

در بیان فضیلت حضرت ابراهیم علیه السلام

(۱۰۰)

این کتاب در بیان فضیلت حضرت ابراهیم علیه السلام است
 و در بیان احوال و مناقب او است
 و در بیان احوال و مناقب او است
 و در بیان احوال و مناقب او است

که چند روز است که بیرون نرفته است گفت هفت روز پس ابراهیم گفت و در بزم آمد تا بخواند بپوشد دست و پا داشت مبالغه
 در دعا تا حق تعالی بفرستد کاملاً خود بپوشد از دنیا کرد و ابراهیم بجا خود برکت و چون بپوشد چهل سال از عمرش گذشت و قوم خود
 مشرک بود چون ابراهیم از خانه بپوشد برکت هفت روز بگذشت حق تعالی با او وحی کرد که ای محمد خواهی از من سوال کن تا تو عطا کنم
 ابراهیم گفت میخواهم مرا بمیرانی بیدار خود ملحق گردانی که ملال بهم رسد و اما از بی سزا بپوشد از برای تو دشمن میدارم ایشان را
 حق تعالی با او وحی فرستاد که ای ابراهیم این زمان وقت آن نیست که زمین را و اهل زمین را از تو خالی کنم و امر و قوام زمین بتوست و در هر
 زمان خلیفه از من در زمین میاید که باشد لیکن سوال بکن تا صراطی که ابراهیم گفت پس انعام مرا بکش از آنها که از برای تو یا من دشمن
 میکنند هفت سال بر ایشان بادان مفرست مگر بیگانه من پس بپوشد و کسکی بر بنی اسرائیل زد و آورد و مراد در میان ایشان بسیار شد
 و دانستند که از نفرین ابراهیم است پس نیز با حضرت ابراهیم استغاثه آمدند گفتند ما مطیع تویم ای محمد مفر ما بفر ابراهیم از کوه فرود آمد
 شاکر و وسیع هرا بود و نیز یادش آمد با او گفت که بنی اسرائیل بقطافانی کردی ابراهیم گفت که هر که ایشان را کشت یا کشتا کشتا کشت
 کن تا خدا باران بر ایشان ببارد چون شب شد ابراهیم بنا بر آن ایستاد و دعا کرد و وسیع را گفت که با طرفان سمان نظر کن وسیع گفت ای بری میبینم
 که بلند میشود ابراهیم گفت بشارت باد که باران میاید بگو که خود را و تمام خود را از غرق شدن حفظ کنند پس باران عظیم بر ایشان بارید
 و کجاها ایشان در وقت غلظت از ایشان بر طرف شد مدتی ابراهیم در میان ایشان ماند و ایشان بصلاح تنگی بودند پس از بطنها و فساد کشتند
 و انکار حق ابراهیم کردند و از نظر او ترم نمودند پس صلواتی بر ابراهیم سلط کرد که با کتاب بر ایشان آمد تا بر ایشان مستوی شد
 یادش از آنش گشت و در باغ امر صالح که زمین یادش او را گشته بود انداخت پس ابراهیم وسیع را دید که ابراهیم را خدا بر او
 باس نور بر او پوشانید و او را با سمان بالا برد و کجا خود را از میان او از برای وسیع بر انداخت وسیع حق تعالی پیغمبر بر او استیلا کرد و انید
 و وحی بگو و تقویت او نمود پس اسرائیل تعظیم او نمودند بسیار حسنه او هدایت میباشند در حدیث معتبره نقول از مفضل
 عمر که گفت روزی در خانه حضرت صادق و خواستیم که در خدمت بطلبیم داخل شویم پس شنیدیم صدای مبارک حضرت را که بگفت ای
 تکلم مینماید که عربی بود ما تو هم کردیم که گفت سر یا بنی اسرائیل حضرت بسیار کردیم که ما نیز بگریه حضرت بسیار کردیم پس فرمودند
 و ما را بخدمت داد که داخل شدیم پس عرض کردیم که قدر تو شوم مادرت خوانه شنیدیم که شما بخی بگم مینماید که عربی بود ما تو هم
 کردیم که سر یا بنی اسرائیل تو کردی حق ما نیز بگریه تو کردی پیغمبر بود که بلی بخواهیم مدالی باس پیغمبر صلوات الله علیه و از جانب تو اسرائیل بود
 پیغمبر حق اسرائیل بود پس دعائی که ما در سجده میخواندیم و شروع کردی حضرت بخواندن آن دعا زبان سر یا اوله هرگز نماند
 بودیم هیچک از عکاه و نصیحت را که با حضرت خصالت بخواند پس بگری از برای ما ترجمه نمود و فرمود که در حدیث معتبره نقول از مفضل
 و قد لک من امری ان ترا معده و قد عرفت لک الخ لرب حی ان ترا معده و قد اجتنبت لک المعاصی ان ترا معده و قد اسهرت
 لک لیلی ایا می بینی که خور مرا عذاب کن و حال آنکه گفته بودم بوزن داشتن از برای تو در هر وقت که مرا با مبینی خورد را که مراد آنی و حال
 آنکه در خود را بر خاک ما لایتم نزد تو ایا می بینی خورد را که مراد آنی و حال آنکه از گناهان برای بشارت تو در کردیم ایا می بینی خورد را که
 مراد آنی و حال آنکه شبها خود را برای توبه بپوشد که در اینده ام پس حق تعالی فرستاد که سرورد را که من تو را عذاب میکنم پس ابراهیم
 مناجات کرد که پروردگارا اگر بگویی که من تو را عذاب میکنم پس عذاب کنی چه خواهد شد با بنی من بنده تو و تو پروردگار من پس
 حق تعالی کرد که سرورد را که وعده که کردم البته وفا میکنم و در حدیث معتبره بگریه من فصل چهارم موسی بن اکیبا از حضرت امام محمد باقر
 روایت کرده است در اینجا ابراهیم واقع شده است در حدیث معتبره بگریه از حضرت صادق منقولست که بر شما باد بپوشیدن کفن کن
 طعام ابراهیم وسیع پوشش بن نون صلوات الله علیه بود است در حدیث معتبره بگریه از حضرت امام محمد باقر منقولست که حضرت امام جعفر صلوات
 فرمود که روزی در امام محمد باقر در طوف بود که ناگهان با او برخورد که چیزی بر او بسته بود و طوفان حضرت را قطع کرد و بر آن
 حضرت را بخواند که در اینجا کوفت بود و فرستادند از بنی اسرائیل و بنی روم از ما سه نفر کسی بگریه بود پس بگریه جفا و خوش آمدن از آن
 خدا پس دست خود را بر سر من گذاشت گفت خدا بگریه که ما را از کفر و کمال آن تو ای من خدا بر طوم او بعد از پیدار خود پس رو کرد به
 پدرم و اگر میخواهی تو مرا خبر ده و اگر میخواهی تو را خبر دهم و اگر میخواهی تو را از من سوال کن و اگر میخواهی من از تو سوال کنم و اگر میخواهی تو
 بنی را منت بگو و اگر میخواهی من بتو دست بگویم پدرم گفت که هر که میخواهم گفت پس نهاده که در وقت که من از تو سوال کنم تو زبان چینی
 را نکویی که در دولت غیر از احتمال میباید گفت اینرا گو میبندد که در وقتش در علم باشد مخالف بگریه و عیش از وی اجتهاد و موکنان

گفت

(۱۰۱)

باشد

در بیان فضیلت حضرت ابا اسحاق لیثی علیه السلام

معدن
۲۹

باشد و در علم خدای اختلاف نباشد گفت سوال من همین بود و بعد از آن برای من بیان کردی اکنون مرا خبر ده که انعمی که در آن اختلاف
 نیست که بعد از آن بدیدم گفت جمیع انعم تو خداست و آنچه از آن مردم را خبر و دست تو را و سبب پیغمبرانش پس انعم نقاب از تو کشود
 و دست نشسته شاد و خندان شد و گفت من همین را میخواستم و از برای این آمده بودم گفتی که علی که مردم را چاره از آن نیست نود
 او سبب است بگو که آنها آنچه خود میدادند فرمود که بان طریق که پیغمبر از جانب خداست ایشان نیز میدادند و الهام با ایشان میسر
 و خدا ملک نامشوند اما پیغمبر و ملائکه در وقت سخن گفتن میباید ایشان می بینند زیرا که او پیغمبر بود و ایشان محدثند یعنی سخن گفته
 شده ملکند پیغمبر و ملائکه در وقت سخن گفتن میباید ایشان را انعمی حاصل نمیشود گفت است گفتی این فرزند رسول خدا الحال مسئله
 دشواری میباید بگو که علم او بسیار است اما اینها نیست ایشان چرا گفته میکنند علم خود را هم کس اظهار نمیکند چنانچه پیغمبر اظهار میکرد پس
 بدیدم خدا بگو گفت خدا خواسته است که بر علم خود مطلع گردند مگر کسی را که دلش برای ایمان امتحان کرده باشد چنانچه سالها
 پیغمبر در مکه با مردمی مکرر بود و در وقت بیخوابی که با ایشان عهد کند متذکرین خود را و پیغمبری خود را از خود پنهان
 میداشت تا خدا با او وحی کرد که ظاهر کن و علانیه بگو یا آنچه تو را بان امر کرده ام و اعراض نما از مشرکان و الله که اگر بیشتر میگفت
 این بود از ضرر اما برای این نگفت که بخواند و وقتی بگوید که اطاعت او بکنند و از مخالفت مردم تو سبب است با این سبب گفت ما این
 برای این اظهار نمیکند که میدانیم که اطاعت ما نمیکند از جانب خدا ماور نیستیم که با ایشان عهد کنیم چنانچه پیغمبر که بچشم خود دیدی این
 وقت را که مهنگ این امت ظاهر میشود و ملائکه شمشیرها را در دوازده یکشنبه در میان آسمان و زمین و ارواح کافران گذاشتند
 در میان هوا عذاب کنند ارواح اشیا ایشان را از فتنه با آنها ملحق گردانند پس انقضی شمس بیرون آورد و گفت این شمشیر من
 از آن شمشیرهاست من نیز از انصاف انصاف خواهم بود بدیدم گفت بل بحق اخذ و شد که محمد را از هر خلق بزرگتر است چنان است که
 میگوئی پس انعم باز نقاب خود را بر رویت و گفت غم ای پاس را چنانچه از تو پرسیدم همه را میدانم و شمارا از دست ناختم و به کن من خواهم
 که باعث خوف اصحاب تو شوم و سوال بسیار از انصاف سوال کردند برخواست در عقب حضرت امام حسن عسکری مذكور
 است که حضرت سول بنی بدین آرم گفت که اگر میخواهی این کردی انداخته تو را از غرق شد و سوختن و لغت در کلو گرفتن پس در صبح بخوان
 بخوان بسم الله ماشاء الله لا بصرف التو لیس الله ماشاء الله لا یبوء الخیر الا بالله بسم الله ماشاء الله ما لکون من نعمه من الله بسم الله
 ماشاء الله لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم بسم الله ماشاء الله فیصل الله علی محمد و آله الطیبین بدین معنی که هر که سه مرتبه بعد از
 صبح باند عار بخواند این کردان سوخته شدن و فرق شدن و در کلو لغت گرفتن نامشام و هر که بعد از شام سه مرتبه بگوید یا از این
 از این بلاها نجات یابد سستی که حضرت اباس علیه السلام بگردانید که در هر موسم حج چون از یکدیگر جدا میشوند این کلمات را میخوانند
 و از یکدیگر جدا میشوند **مؤلف گوید** که از این احادیث حدیث سابق بر این معلوم میشود که حضرت اباس همانند حضرت خضر
 در زمین است زنده است تا زمان حضرت یحیی اماصلوات الله علیه و مؤید این معنی است آنچه شیخ محمد بن شهر آشوب رحمه الله از طرق عامه
 روایت کرده است که در وقت حضرت سول صدیقی از آنکه گوئی شنید که میگفت خندان را بگردان مرا از امت مرحوم را مرزبانی شده یعنی سبب پیغمبر
 الزمان پس این حضرت بگوید بالافت ناکاه مرزبانی را بگردانید که نامش سببند و لغت بود چون حضرت امام شاهراد کرد برخواست دست در کتف
 انصاف در آورد و گفت من سالی بگریه چیزی میخورم و بنوقت طعام خوردن منت ناکاه در بنوقت خوانی از آسمان فرود آمد که انواع
 طعامها در آن بود و حضرت سول با او فلان طعامها تناول نمودند و اباس پیغمبر بود و پسند و وثوق از حضرت صادق منقولست که در آن
 بنی اسرائیل بود که او را اباس میگفتند سر کرده چنانکه صدکس از بنی اسرائیل بود و یادش این است که عیاشی از آنجا میگوید که
 بودند از غیر بنی اسرائیل پس او را خواستگار کرد از آن گفت بشری بعد تو در میانم که بت خود را بیاورد و در شهر کوفه
 راه برستم و یادش ابا کرد و چون مکرر در میان ایشان مرسله شد از آن بغیر این شرط واضح نشد یادش ابا شرط او واضح شد و آن
 زن را خواستگار کرد و آن زن بآتشش بشهر خود آورد و آن زن هشتصد نفر از یهود را با خود آورد که در شهر اوست هر چندند پس
 اباس نزد آن یادش آمد گفت خدا تو را یادش کرد و عمر تو را در از کرد و تو بوقطعا کردی یادش ابا یعنی اباس یعنی اباس
 بر ایشان نفرین کرد که حق تعالی قطره باران بر ایشان نبارد پس نه سال مظلوم شد در میان ایشان بهر سبب تا آنکه در میان
 خود دراکتند و خوردند و غمانند از چهار یابان ایشان مگر یک یابو که یادش ابا بود و زوی یادش اباست همان بود
 و اصحاب ایشان در زین پنهان بودند در سرابی و او ایشان را طعام میداد پس حق تعالی با او وحی نمود باها که برو و متعرض ایشان

قوم

و از این سبب است

ایمان

در بیان فضیلت حضرت ابا اسحاق لیثی علیه السلام

نشو

در بیان فضیلت حضرت ذوالکفل علیه السلام

بشود که بخواهم تو را در آن قول کنم چون ایها بنی پادشاه آمد با شما گفت چه کردی تا بنی اسرائیل را به کشتن ایبا گفت که ایمنه و امان
 امر منکم اطاعت من خواهی کرد یا دشمنی با من ایبا بیاینها از او گرفت و صاحب خود را از جمله آنها که پیمان شده بودند برین
 آورد و نفرین جسته بشوید و خدا بدو کافریانی کردند پس زن با دستار و لیلید سر او را برین برداشت و او را سوزانید و پادشاه تو برین
 کرد و جانیها مو بهین پوشید تا آنکه حق تعالی آنرا از ایشان بر طرف نکند و باران برای ایشان فرستاد و فراتی در میان ایشان فرستاد
 و بسند معتبر از حضرت امام رضا منقولست که با جاثلیق مصافحه نمود که در آنجا حق که بر او تمام میگردد که طبع بر او آب زده پس
 و مرده را زنده میکرد و پیش گوید اشفا بخشد **قوله** که در روایت است که ایبا و ایباس یکی بودند باشند چون
 قصص ایشان و نامها ایشان بیکدیگر شبیهست از باب تشبیه تاریخ ایبا را ذکر کرده اند و شیخ طبرسی و شیخ طبرسی و شیخ طبرسی
 که علیا خلافت کرده اند و ایباس بعضی گفته اند او را در پس است و بعضی گفته اند پیغمبران بنی اسرائیل است از نسل هرون پسران
 و پسر عم یسع بوده است و پدیدش پسر پسر خاص پسر پسر هارون پسر هارون بوده است مشهور این است که گفته اند که بعد از
 خزیل او معروف شد بعد از آنکه او با سامان رفت بسبع پیغمبر شد و بعضی گفته اند که ایبا در حجاز اهدایت کرد شدگان و امانت
 ضعیفها میکند و حضرت در حجاز و با ما هر روز عرفه در عزات بیکدیگر را می بینند بعضی گفته اند که ایباس ذوالکفل است و بعضی
 گفته اند که حضرت ایباس یکیش گفته است که طبع لیل خطوبت او را ابن العجوة میگفتند **و اما هفتم** در بیان فضیلت
 ذوالکفل است پس معتبر از امام زار عبد العظیم رضی الله عنقه منقولست که محمد بن امام محمد بن علی بن عبد السلام است نوشت و سئوال کرد که
 ذوالکفل را چه نام داشت ایبا پیغمبر بود یا نه آنحضرت در جواب نوشتند که حق تعالی او را پیغمبر بر خلق مقرر کرد و اینست
 و سوره نظر از ایشان مرسل بودند ذوالکفل از جمله ایشان بود که بعد از سلیمان بن داود مسجود گردید در میان مردم حکم میکرد و چون
 که سلیمان حکم میکرد و غضب کرد هرگز مگر از برای خدا و نام او عوبد یا بود و همانست که حق تعالی قرآن فرموده است که یا ادرک استقبل
 و بسع ذوالکفل را صریح از ایشان از نهکان بودند و این با عوبد و عماره پسندیدند روایت کرده است که از حضرت رسول پرسیدند
 ز حال ذوالکفل فرمود که مرگ بود از حضرت و نام او عوبد یا بود و بدو در حق او دریم بود و پیغمبری پیش از او نبود که او را بسع میگفتند
 بعد گفت که کی خواهد من مشهور که بعد از من هدایت مردم نماید بشرط آنکه بغضب بنا بدو روایت دیگر بشرط آنکه روزها را
 باشد شهرها بسادت بیاید باشد از کسی بخشیم بنا آئین عوبد یا خواست گفت من پس از بسع این سخن را احاده کرد و باز بخوان بر
 خواست و گفت من میگم پس بسع چون شد خدا عوبد یا را بعد از آن پیغمبر کرد و او را اول روز در میان مردم حکم میکرد و در
 شب با بتاع خود گفت که کتبت که او را افعی خود بر کرد و او را بخشیم او را پس یکی از شیاطین که او را بسع میگفتند گفت
 من این کار را میگم ای بسع گفت برو و سوز کن شاهد او را بخشیم او را پس چون ذوالکفل از حکم میان مردم فارغ شد و رفت بخواب
 خوابید که استراحت کند بسع آمد نزد او که من مظلومم و ذوالکفل گفت بگو نیز من باید گفت گفته من می باید گفتش خود
 با و داد که این نشانه را با او بنام او بگو که بسیار بسع رفت و ذوالکفل امر او خواب توانست کرد و شب هم خواب نکرد و روز دیگر چون
 صفا فارغ شد و رفت که بخوابد بسع آمد نزد او که بر من ظلم کرده است کسی که گمانگش تو را بر مردم و قبول نکرد که بسیار پس در
 ذوالکفل با او گفت که بگذار استراحت کند که در روز و شب خواب نکرد و استراحت گفت نه بشو و من مظلومم بسیار که دفع ظلم از من
 پس حاجت رفت ذوالکفل را احلام کرد ذوالکفل نام نوشت با و داد که برو و خصم خود را حاضر کند امر او نیز خواب نکرد و شب بسیار
 اها کرد و چون روز سیم از صفا فارغ شد برخت خواب رفت که بخوابد بسع آمد نزد او که گمانه تو را خصم من قبول نکرد پس آنحضرت
 و از برای او پروان آمد دست او را گرفت همراه او روانه شدند و در دست او می بود که اگر گوشه بافتا بود میگفتند بران مشهور
 بسع این صبر را از آنحضرت مشاهده کرد از او ظاهر شد و دست خود را از دست آنحضرت جدا کرد و ناپیدا شد پس این است ذوالکفل
 گفتند که مشکفل از وقت شد بعد از او در حق و تقاضا بود برای آنحضرت با و فرمود که آنحضرت نیز بر ناپدید بر او از آن مشهور است پس بران
 پیش از او صبر کردند شیخ طبرسی در حلقه گفته است که مفسران خلاف کرده اند و ذوالکفل پس بعضی گفته اند من در منابع بود اما پیغمبر
 و لیکن از برای پیغمبر مشکفل شد که در روزها روزها در شبها ایستاد یا بست یا نشینا بدو و بحق عمل نماید و عاقره بنهار بعضی گفته اند
 که پیغمبر بود که نامش ذوالکفل بود با او ذوالکفل گفتند که مغلثا با او امضا حکم کردند بعضی گفته اند ایباس بود و بعضی گفته اند
 که بسع بر خطوبت که با ایباس بود و این خبر بسع که خدا در قرآن با و کرده است ما در اول کتاب هدیه نقل کردیم که دلالت میکند بر
 ذوالکفل

ایبا پیغمبر است
 ایبا پیغمبر است
 ایبا پیغمبر است

ایبا پیغمبر است
 ایبا پیغمبر است
 ایبا پیغمبر است

ایبا پیغمبر است
 ایبا پیغمبر است
 ایبا پیغمبر است

در مناقصه حکما حکم لفظ حکم

فوالکفل پوشش و روایتی که در اول این باب نقل کردم معتبر تر است و نقلی که گفته است که ذوالکفل سیر بود صاحب خدا و را بعد از یک
 بر مسالت فرستاد در زمین روم پس ایام با او بودند و تصدق بود و او گرفتار متابعان او گردید پس خدا امر فرمود ایشان را بجزای ایشان
 گفتند ای بشر ما زندگانی دنیا را دوست میداریم و فرج مرگ را نمیخواهیم با این حال میخواهیم معصیت خدا و سو بکنیم تو از خدا سوال کن که ما ما
 نخواهیم مرگ را نهیم تا عبادت خدا بکنیم و با دشمنان او بجنگیم و مالک نفس خودم و میگردیم که قوم من چه گفتند پس مرا بگذاشتند مگر
 بدرستی که من بنیاه ماورم بخوشنود تو از غضب تو و بگو تو از عقوبت تو پس خود را با او وحی کرد که من سخن قوم تو را شنیدم آنچه
 طلبیدند با ایشان عطا کردم که نهند تا نخواهند تو و کحل شو از جانب من برای ایشان پس رسالت الهی را با ایشان رسانیدم باز
 او را ذوالکفل نامیدند پس تو الله ثنا سلیمان ایشان بسیار شد انقدر یاد شدند که شهرها بر ایشان تنگی کرد و عیش ایشان
 تلخ شد و از بس که متازی شدند و تنگ آمدند و از بشارت سوا گریه کردند که دعا کند که خدا ایشان را بحال اول برگرداند پس خدا و
 حی نمود بسوی ایشان که قوم تو نمیدانستند که آنچه من برای ایشان صلوات بدادم و اختیار کرده ام بهتر است از برای ایشان از آنچه خود
 اختیار کردند پس ایشان را از بحال اول برگردانید که با چنانچه میگردید باز پس بودم از هر طریقی حالت بدتر شدند **مؤلف**
گوید که این قصه را انشاء الله در آخر کتاب را خواهم کرد بعنوان حدیث مادر حدیث چنانست که از پیغمبری این سوال
 کردند و تعجب این پیغمبر دان جامد کور نیست مسعود در مروج الذهب گفته است که خرفیل و ایلس و ذوالکفل و ابوبکر و
 السلام همه بعد از سلیمان و پیش از حضرت عیسی بوده اند و از حدیث در باب ذوالکفل چنین ظاهر شد و موقوف مشهور بود این
 مرتبه ذکر کردم **باب هجدهم** در بیان قصتها و حکمتها حضرت لعن حکیم علیه السلام استحقاق عاصمه او را در قرآن مجید یاد فرمود
 است که تحقیق که عطا کردیم بلفظ حکمت را که شکر کن از برای خدا و هر که شکر میکند میبکند ان سکر و ان سکر از برای دفع خود و دفع
 عابد نمیکرد و هر که کفران نعم خدا کند پس خدا بی نیاز است سکر از شکر کند ان و عیان عابدان و مستحق حمد است بر هر حال بود
 او دانوقت را که لعن به سیر شکر گفت در هنگامیکه او را بیدار کرد که ای فرزندی من شکر بناور بخدا بدستی که شریک باری خدا
 قرار دادن سستی است بزک و خود ای پسر من کار بیک باید تو را که اگر بقدر سنگینی چیزی خردی باشد بدان در دنیا سنگینی بیهوش
 با در سماها باشد با در زمین خدا انرا در قیامت حاضر میکند و تو را بر آن حساب میکند بدستی که خدا الطیف است یعنی صلوات لعن
 احسانت با خلق با طاعت او و عطا است سخر است یعنی عیش بجای او رسیده است ای سیر من نماز را بر پا بند و امرشکی و غمی کن از بند
 و صبر کن از آنچه بتو میرسد از بلاها بدستی که این با اینها از امور است که خدا عاقتها را بر مردم لازم کرده است و در خود از تو
 مگردان از تو بگریه و در زمین راه مروارید و فرج شادی کردن کشتی بدستی که دوست نمیدارد خدا مگردان که از تو بگریه و جلال از راه
 رود و بر مردم فرزند و همانند راه بروند بپایانند نه بسیار است و خدا خورد را بیکت کن و فریاد مکن بدستی که بدو بر صدقها
 صد خوانست شیخ طبرسی علیه الرحمة که کرده است که خلافتی بعضی گفته اند که او بعالم حکمتها ربانی بود و پیغمبر نبود بعضی
 اند که پیغمبر بود و غیر او از مضران گفته اند که لعن سیر او بود از اولاد او در سیر خواهر او پاپی خاله او بود ماند تا زمان داود
 و از او علم آموخت و پسند معتبر از حضرت منقول است که فرمود که بخدا سوگند میخورم که خلافتی را بلفظ نداد برای جنسی یا ما اهل
 بزرگی یا حسن و جماله او را بوده باشد لیکن مرگ بود توانا و فرمان بردار حق تعالی و بر هر کس که از معاصی خدا خاموش بود از غیر
 حکمت با آرام و اطمینان بود صاحب اندیشه عمیق و فکر طویل و نظری بلند و بصیرت کوفتن از امور مستحق از بندگی بگمان کرد بدست بود
 هرگز در وقت خواب کسی او را در حالت بوی غایب و صل کردن ندیدند و بسیار بینان شد او از مردم در این احوال نظر عمیق
 و خود را محاطت نمودن از اطلاع مردم بر امور دنیا او و هرگز از چیزی بخندید از ترس که خورد و هرگز غضب نیامد بر کسی از برای
 خود و هرگز از دشمنانش در زمان بسیار خواست فرزندانش بسیار میباید اکثر ایشان مردند ایشان را فرط خود حساب کرد
 و بر مرگ هم چنان گریه نکرد و نکندش هرگز بد کسی که با یکدیگر خصمانه بودند با مقابله کنند مگر آنکه میان ایشان اصلاح کرد و نا
 ایشان از یکدیگر جدا نشدند نکندش و هرگز سخن نیکی که او را خوش آمد از کسی نشنید مگر آنکه تفسیر آن سخن را از او پرسید سوال
 کرد که از کی این سخن را اخذ کرده و با فقیران و حکیمان و دانایان بسپاسی نوشت و بخواند قاضیا و پادشاهان و سلاطین هرگز
 هرگز سخن از احوال ایشان پس بر احوال دشمنان در وقت بگریه و نوم میگرد بر ایشان از آنچه میان مبتلا شده اند و بملوک و پادشاهان
 نوم میگرد که بخدا مقهور شده اند و بدینسان فانی مطمئن گردیدند و عجز میگردن از احوال ایشان و یاد میکردن از مشاهده ایشان

از نماز تا نماز صبح
 مناجات گوید و گفتار
 بر و در کار او
 نماز که در شنیدن
 و خواب او گوید

این کتاب در بیان
 حکمتها و عقاید
 است و در بیان
 صفات و احوال
 بزرگان است
 و در بیان
 صفات و احوال
 بزرگان است

در بیان قصه حکمتها الفین علیه السلام

پشان چینی چند که باها کرد و بر نفس خود بجا آمد نما بد با خواهر خود و اختر از نما بد از مکر شبها و دوا می زد و هادون خود را بتفکر
 میکرد و دوا می پیاور نفس خود را بصبرت کوفتن از حواله بنا و اهل بنا میسکرد و حرکت نمیکرد از جای خود مگر از برای امری که فایده با او باشد
 پس این سبب خدا حکمتها خود را با او عطا فرمود و او را از کما مان معصوم کرد ایند حق تعالی امر کرد که در هر چند از ملائکه را که در وسط روز
 در منکامی که دیدها در خواب قبوله بودند بنزد لقمش آمدند او را ندا کردند بخوبی که صدای ایشان را میشنید ایشان را میبندید
 و گفتند با بنوعی که حق تعالی تو را عطا فرمود خود کردانند در زمین که حکم کنی در میان مردم پس لقمان گفت اگر خدا مرا بخت امر میفرماید که بکنم
 میشود و اطاعت میکنم زیرا که اگر چنین کند مرا بان کار پایش خواهد کرد و آنچه ضرر راست تعلیم من خواهد کرد و مرا از لغزش نگاه خواهد
 داشت اگر مرا بخت کرد اینده است صافیت را اختیار میکنم ملائکه گفتند چرا اطمینان گفت زیرا که حکم کردن در میان مردم اگر چه من است عظیم
 دارد در بین خدا اما فتنها و بلاها از عظیم است اگر خدا کسی را بخود بگذارد و اعانت او نکند تا یکی او را از هر جانب و رافز و میکشد و
 صاحب این شغل مرد دانست میان دو خبر با آنکه در حکم کنند سالها میماند یا خطا کند و راه بهشت که کند بزرگ و شریف باشد
 در میان مردم و کسیکه دیندار بر اخوت اختیار کند زبان کار هر دو میشود زیرا که دیندار بود از او زایل میشود و با خوت نمیرسد پس
 ملائکه تعجب کردند و خود حرکت او و حق تعالی ایند بد چون مشد و بجای خواب رفت و او در خواب بود و او پیشانید بچکند بچکند بچکند
 پس بیدار شد او حکم تو بن مردم بود در زمان خود و بیرون آمد بسو مردم و زیانش کو با بود بچکند و بیان میکرد علوم و حکم و مساز
 ربانی را برای مردم و چون او پیغمبری را قبول کرد حق تعالی تمام ملائکه را امر فرمود که حضرت او علیه السلام را ندا کردند بخلاف او
 قبول کردند و ان شرطی که لقمش کرد او نکرد پس خدا او را داخله خود کرد در زمین مگر حق تعالی او را امتحانها فرمود و لقمان بسیار با
 داو و مسامد او را ایند میداد بموعظ و حکم زبانی علم خود میداد و با او میبگفت که خوشحال تو اطمینان که حکمت را بتو دادند و بتو
 و امتحان را از تو کردند تا بداند او را در دادند و او را در معرض امتحانها داد و او را در زمین لقمان پسرش را ایند داد و انقدر که شکا
 شد حکمت را و فرود رفت و اسرار حکمت لقمانی در دلش جا کرد و از جمله مواظبه لقمش برای او این بود که ای فرزند من درستی که تو از خود
 که بد بنا آمده بشت بد بنا کرد ایند و در با خوت کرده و مراحل اخوت را طی مینمائی پس خوانه که تو بسوان پسر و بتو نور بکتر است از خون
 که هر روز از آن دور میشود و ای فرزند من درستی کن با سهل و آسانان و زانو زانو پیش با ایشان و با ایشان مجادله مکن که علم خود
 از تو منع کنند از بد بنا بکتر آنچه تو را کافی باشد با لکله مختصرا نیار از آن مکن که حال مردم کردی و محتاج ایشان شو و چنان در دنیا
 فرمود که با خوت خود ضرر دسا و روزی بدار انقدر که مانع شهوت تو شود و انقدر روزی بدار که مانع نماز تو نکند زیرا که نماز
 در نزد خدا محبوبتر است از روزی ای فرزند من با بپشت خود بداند غرق شده اند و هلاک کردند و اندک و بگشاید پس باید که با آن
 کشتی خود کردانی برای نجات نفسها لنگر دریا و توکل بر خدا با بادبان انکشتی کردانی تو شوه خود را در ان کشتی پرهنر کار از عمرات
 و مکرها کردانی پس اگر نجات با بی برکت خدا بجات یافته و اگر هلاک شوی بجایمان خود هلاک شده و در روایت دیگر چنین وارد
 شده است که برهنر کار را کشتی خود قرار ده و متاعی که در ان کشتی میگذارد باید که ایمان بخدا و انبیا و رسول فرموده ها ایشان باشد
 و بادبان انکشتی توکل باشد و نماند انکشتی عقل باشد که بتسبیح او برآورد و در لیل معتم انکشتی علم باشد و لنگران کشتی یاد نبال
 ان نیت بجائی بر بلاها و بر مشقت ترک همزات و فعل طاعات باشد ای فرزند من اگر در خورد سا قبول کردی در بزرگی از ان هر چه
 خواهی بر و کسی که فتنها را بدست بداند تمام در مختصرا ان بنماید کسی که اهتمام در ان داشته باشد مشقت را تحمل میشود و در
 ان کسی که ادا بر حسنه را با این بخواموخت سعی عظیم مینماید که آنها را در داید و خود را با آنها منصف کردانند چون خود را با آنها منصف
 کردانند منقش را در دنیا و عقوبت خواهد یافت پس او بسیند به طاعت فرما خود را از خلف نکان گذشته باشی و نفعی بخشی با اینا
 گروهی را که بعد از تو خواهند بود که پیر تو کنند در ان طوار حسنه و دوستا از تو امیدوارند شما از تو هر سان باشند و طوار
 که نبطی مستحق مکن در طلب آنها و متوجه مختصرا انباشد و اگر بر دنیا خود مغلوب شود و اخوت را از تو بگیرند و مغلوب شدند
 در اخرت بان میشود که علم را از جانی که باید مختصرا کنی بقرارد در روز و شبها بعبادت و ساعته خود را از برای خود بجز ان
 طلب علم زیرا که هر چه علم ادوی ضایع نمیکند مثل ترک مختصرا ان کردن یعنی ترک مختصرا علم بسبب ان مشق که حلی که مختصرا کرده نتوان
 دست تو بیرون رود و در علم صوابت و مجادله مکن با الجوی و منازعه مکن با ادانائی و دشمنی مکن با صاحب لطنق و ماشا و هر چه مکن
 با ستم کار و با او دوستی مکن و با فاسق برادر مکن و مشی که مردم کان بد بگویند مصاحبت مکن و علم خود را ضبط کن و پیران را در خطا

و حق تعالی انرا بکس از ان فرستاد که سالیان را در ان گرفت

عالم
مغنا
۳۱۱
در بیان قصه حکمتها الفین علیه السلام

در بیان قصه حکمتها الفین علیه السلام

در بیان قصه حکمتها الفین علیه السلام

در بیان قصه حکمت الهی در کسوف

مجموعه
۲۱۳

از خود اینها میداند که اگر میفرستد که برای خدا نترسند پس هر چه بخواهد که اگر بخواهد جزو و انش بقیامت بهای قوی که تو را خدا بکند و امیدوار
از خدا امید که اگر بجز بر بانی با کلاه جز و انش امید داشته باشی که خدا تو را بپایم زدی پس در لغات گفتی بدو چگونه طاف از دست تو
اورد که خوف و عجز را با یکدیگر جمع کند و من پیش از یکدل ندانم لغات گفتند پس از آن که اول تو من را بیرون آوردند و بدستکامند هر چه
در آن دو نور خواهند یافت نوری از برای قومی از برای خدا و نوری از برای امید از خدا الهی که اگر بیا بکند بگردد و کند بسخند
چنین بر یکی بقدر سنجی نوری بادی بکند پس کسی که ایمان بخدا دارد و تصدیق فرموده که خدا را آنچه خدا فرموده است بدو
و کسی که عمل نپاورد فرموده که خدا را بلورند از شدت فرموده که او را از برای که این اخلاق بحق شهادت میدهند پس هر که ایمان آورد
بخدا ایمان در سنه صاد عمل خواهد کرد از برای خدا چنانچه فرموده است هر که این اخلاق بحق شهادت میدهند پس هر که ایمان آورد
اورده است هر که الهی خدا کند از خدا تو سبب است هر که از خدا تیرسد او را دوست است و هر که خدا را دوست دارد
پس اگر امر او میکند و هر که بیگانه او میکند مشغول است خدا و خوشنود او میشود و کسی که طلب خوشنود خدا نکند پس بر او سهل
نموده است غضب خدا اینها میمیرد بخدا از غضب خدا نترسد پس از من پس بسودنیا ممکن بود خود را مشغول آن مگردان که هیچ محتوای حق
تعالی بجهت توبت از دنیا مگردانی بدینی که خدا نعم دنیا را ثواب مطیعان ذکر میکند و بلا دنیا را عقوبت عاصیان ذکر میکند و در
حدیث معتبر دیگر فرموده که حضرت لعن لیسر را وصیت کرد که از برای دشمن خود مهیا گردانی که بان
حربه او را بر زمین افکند آن باشد که با مصافحه نمائی و ظاهر از خوشنود از او بگری و از او دور مگردی و ظاهر دارد و شمنی او ممکن که آنچه در
خوالت در برای تو ظاهر کرد اند و میخاطر تو کرد را بفرزند من سنگ آهن و هر یاد کردنی را بود اشتمام و هیچ یاد گران تو از دست
بد نیافته ام و صد مرتبه بگر چیزها ناله هر چه میدادم و هیچ چیز نماند از او و در پیشانی او خطی معلق یافتند و در حدیث دیگر فرموده
از حضرت صادق منقول است که حضرت امیر المؤمنین فرمود که آنچه در بند ما لعن لیسر را این بود که گفت ای لیسر که می باید که عرب
بگری کوی که بقیه او بر روی دادن خدا صبر داشته باشد و در طلب و در صنف باشد ما نکند حق ما او را از کم عدم بوجود آورد
و در سه حال او را روز داده است که در هیچیک از آن احوال او را چاره و حمله نبوده است پس بقیه بدانند که در حال چهارم
نیز او را روز خواهد داد اما اول از احوال آنست که در رحم مادر او را روز داد و او را در رحم او را در حال چهارم
او را اگر از او مرساند و نه سرا و اما حال او هم آنست که او را از رحم بیرون آورد و روز او را برای او جدا کرد از پستان مادرش
از شیر پاکیزه که او را کافی بود و او را حال تربیت کرد و نشود و نماز فرمودی آنکه او را چاره و حمله و قوی برکت معشوق و جلب نفی
و دفع ضرر بوده باشد اما حال پنجم پس چون روز او از شیر منقطع شد از کسب بد و ماد او روز او را برای او جدا کرد که جلب
خواطر خود از روزهاست شفقت و مهر با صبر و کردار او را در بسیار از احوال بر خود مقدم داشتند تا آنکه عاقل شدند و روز
شد خود مشغول کسب معیشت کرد و بکار را بر خود نیک گرفت تا آنکه با بروردن کار خود برود و حقوق الهی را در مال خود انکار کرد و چون
عیاال خود نیک گرفت از ترس کوی روز او را عدم بقیه با آنکه آنچه صرف کند در راه تماشا حق تعالی با و عوض خواهد داد و در دنیا او را
پس بدین است چنین بنده بفرزند من ای لیسر که می بفرستد از علامتی است که از این بان علامت است علم عمل کردن ایمان را
سه علامت است تصدیق بخدا و پیغمبران خدا و بکارها خدا و علم آسای علامت است هر روز کار خود را بشناسد و بداند که
پروردگار او کدام عمل را بر خود می ببرد و عالیه نیست سه علامت است او را دست پیدا کرد و کدام عمل را بفرستد عمل کننده بدو رسد
علامت است نماز روز و زکوة و کسی که علم را بر خود می زند و عالیه نیست سه علامت است او را دست پیدا کرد و کدام عمل را بفرستد عمل کننده بدو رسد
تو است و بگو بد چیزی چند را که نمیداند مگر یک امری چند میشود که با آنها نمیتواند سب و ظالم را سه علامت است ظلم میکند
بر کسی که از او بلند مرتبه تو است با آنکه نافرمانی او میکند و ستم میکند بر دست خود بغلبه و استیلا بر ایشان و با او میکند
ستم کاران را و منافق را سه علامت است همت با نیش بدش و نیش با کردارش موافق نیست و انگارش با پنهانش موافق
نیست و نگاه کار را سه علامت است چنانست میکند در اموال مردم و در وضع مسکین و بیچاره مسکین و بیچاره را ستم میکند و پراکنده
را سه علامت است چون تناسبت نمی میکند در عبادت خدا و چون در میان مردم است بر بانه متوجه صحبت میشود و هر چه
میکند برای آن میکند که مردم او را ستایش کنند و حور سه علامت است در فایده مردم غضب ایشان میکند و در حضور
ایشان تعلق میکند صحبتی که مردم میسر شد شاد میشود و اسراف کننده را سه علامت است مخور چیزی که مناسب او نیست

اینکه هر که این
اصول را بخواند
و عمل کند
بدرستی خواهد رسید
به سعادت و جنت

کدامان خود
اینرا ندانند
دقت بکنند
که اشک بکند شمن
مگر که بکنی یاد
و در حدیث دیگر

اینکه هر که این
اصول را بخواند
و عمل کند
بدرستی خواهد رسید
به سعادت و جنت

و بسو شد

در بیان شد

در بیان قصه حکمتها لیس حکم علی السلام

صفحه
۲۱۴

و میبوسد چیزی که مناسب نیست و میخورد چیزی که مناسب نیست و نبلد لاسه علامت مستی میکند پس با ندادن کار خیر
 مانع برود و تقصیر میکند تقصیر مینماید تا آنکه ضایع میگردد و آن عمل را ضایع میگردد تا آنکه کلاه کار میشود و غافل لاسه علامت
 سهو و تنگ کردن در عبادت غافل شدن از یاد خدا و فراموشی کارها خیر اینها را ندانند طلب مکن امری را که پیشتر کرده است بر تو و اسبابش
 برای تو حاصل نیست ترک مکن امری را که در تو بود و اسبابش برای تو میباشد که بدست ما راست ما را می گمراه و عقل تو ضایع نشود اینها را
 باید که با کجی خود بر دشمن خود بپوشد از محتوبات و کسب فضیلت در دین خود و نگاه داشتن مروت خود و کرامت داشتن نفس خود
 آنکه او را الوده کنی بمصیبت خدا و اخلاق ناپسندیده و اعمال ناشایسته و بیخاندان در از خود زانو بنکوی کن بهمان خود بد رسوق که هر
 چنین کنی این خواهی بود بتر الهی از آنکه دشمن تو بر عیب تو مطلع گردد و با لغزشی از تو بپندد این میباشد از مکر او که در بعضی
 تو را غافل نماید بر تو مستی شود و از عذر قبول نکند و باید که پیوسته اظهار خوشنود از او بکنی اینها را در اسباب و اولی
 آنچه بنفع رساند آنک شمار و اندک از آن را در مرتکب شدن امری را که بتوضیر رساند بسیار آن اینها را در مکر
 مکن بفرط بقره ایشان و از ایشان توقع امری چند مدار که بر ایشان دشوار باشد که از هفتاد از تو منتظر میشوند و آن دیگری از تو
 کاره میکنند پس نهامتها و مصاحبه خواهی داشت که مونس تو باشند نه برادری که با او تو باشند چون نهامتها بخند و از خوار و
 میگویند و خواهی مکن از کسی که قبول عذر را از تو نکند حق از تو بر خود نداند و در کارها خود استعانت بجو مگر بگو که در خصمان
 حاجت زدی از تو بگذرد زیرا که هر گاه چنین باشد طلب قصاص حاجت تو میکند مثل آنچه از برای خود طلب میکند زیرا که بعد از بر آوردن
 آنچه حاجت زدی در دار فانی دنیا سوخته میشود و هم در آخرت مشاب مساو میگردد و پس کسی میکند بر آوردن حاجت تو و باید که بر آوردن
 پادان که از برای خود میگردد در امور خود از ایشان پاره میجوئی اهل مروت و ثروت و مال و عزت و عقل و عفو باشند اگر نفعی بایشان
 رسانی نور استگر کنند و اگر از ایشان غایب شوی نور با دستند اینها را در مقام اصلاح پادان و برودان که از اهل علم گرفته باشند
 اگر با تو در مقام وفا باشند از ایشان در حدی باش و اگر از تو بگریزند که عداوت ایشان ضررش بر تو بیشتر است از عداوت و وزن
 زبل که آنچه ایشان در حق تو میکنند مردم تصدیق ایشان میکنند چون با حوال آن مطلع گردید از اینها از اینها از اینها که خدا کن
 ابدل ننگ شد و کج خلقی کردن و صبر کردن بر آنچه از دوستا خود بینی که با این اخلاق دوستی از برای تو نماند و لازم را نص خود
 گردان ناتی در امور خود را که بزرگ میباشد با امری نکنی چنانکه با مل و عواقب آن کنی و صبر فرمای بر مشقتها و زحمتهای برادران نفس
 و شکو کردن با جمیع مردم خلق خود را اینها را اگر ندانسته باشی بقدر مال که صلح با خود پادان خود بکنی و بفضل بر برادران مؤمن خود
 پس در خوشی و خوشی و با ایشان تقصیر مکن زیرا که هر که خلق خود را نیکو کند نیکان او را دوست میدارند و بیکاران از او
 کاره میکنند راضی باش از آنچه خدا از برای تو قسمت کرده است همیشه با دل خوشی زندگانی کن و اگر خواهی جمیع عرقها و پادان
 پس قطع کن طمع خود را از آنچه در دست است زیرا که تو سپیدی پذیران و صدیقان بان مرا تو که رسیدند مگر قطع طمع از آنچه در دست
 مردم است اینها را اگر پادشاهی صلاح شوی در امری بسپار تا صلاح مکن بر او و طلب مکن حاجت خود را از او مگر در جائی و وقتی که
 مناسب باشد آن در وقتی است که از تو خوشنود باشد خواهش از اندوه و فکرها فارغ باشد و دلش شاد شود و با آنکه حاجت را طلب
 و بر نیاید زیرا که بر آوردن آن بدست خداست و فنی چندین است از برای آنها که چون وقتش میشود بعمل باید و لیکن رعیت کن بسو خدا
 و از او سوال کن و آنکس که خود را بشدند در وقت حاجت بگردان اینها را اینها اندک است هر کوزه خود متوجه تقصیر بنا قابل شوی اینها
 حد کن آن حد و از ایشان خود کار قرار مده و اجتناب کن از بیک خلق و از طبع خود مگردان بدستی که تو با این دو صفت ضرر نمیزانی
 مگر نفس خود و هر گاه تو بخویش در کار ساد و دشمن خود را از خود دور کرده زیرا که دشمنی تو نیست بخود ضرر بیشتر دارد برای تو
 از دشمنی دیگران اینها را نیکو را نیکو بکن که اهل مستحقان نیکو باشد تا بد که غرض از آن ثواب خدا باشد نفع دنیا و احسان کردن
 مردم میاند و باش نه تنبیر کن که نگاه دار و ندهی نه تبدیل کن که خود را صلاح بگردان کنی اینها را بهترین اخلاق است که تقصیر از این
 همه ضرر و تر است و این خداست و مثل این خدا مثل دشمنی است که رو شده باشد پس ایان بخدا باشد که در دین آن زندگانی
 و تجاوز به آنها اندر دین است که بان بر پادشاهی زکو ساق اندر دین است بر او که با برادران مؤمن از برای خدا کردن شایسته اند و
 است اخلاق پسندیده بر گما اندر دین است بیرون آمدن از مصیبتها خدا میباید دین است چنانچه هیچ وجهی کامل نیست مگر به
 سهو نیکو مچنین دین را کامل نمیشود مگر ترک عورات خدا اینها را بدترین بر پادشاهی است و عقل است و غلبه برین مصیبتها

در بیان قصه حکمتها لیس حکم علی السلام

جزوه چهارم

در بیان

در بیان فضیلتها و حکمتها حضرت زین العابدین

نصفه
۱۰۱۵

دین است بدترین او را افتد بمانند نافع ترین تو آنکه بها توانگری و بسند دل خود را بعلوم و تقوی و اخلاق و حسنه توانگر کردی
 و قناعت کن از روزی دنیا باینجه بتو می رسد و بعینت خدا و ارضی باشی و بدستی که شخصی که دزدی میکند یا خانی در اموال
 مردم میکند خداوند حلال او را که برای او مقدر کرده فرموده بوده است از او جس می کند و گنا از برای او همانند و اگر صبر
 میکرد و در سلال از برای او هر سپید عقوبت دنیا و آخرت از برای او نبود اینقدر خدا را صبر کردی طاعت خدا را اگر مخلوط نکرده ای
 بچیزی از گناهان پس زینت ده طاعت خود را بعبادت اهل حق طاعت خداست و زینت بخش طاعت
 ایشان را بعلوم و دانایی علم خود را حفظ کن ببرد با آنکه جماعتی با نباشند مخزون کردن علم خود را بمنزلی که با آن سفاهت و بیخبری
 مخلوط نباشند درش را محکم کن بدو و راندیشی که با آن ضایع کردی نباشد و در اندیشی خود را مخلوط کردی ببدارانی که با آن از
 عنق و در شق مخلوط نباشد بفرزند هرگز جاهلی را بر سالت بجائی مفرست که بی علم نور او ساند اگر عاقل با نانی نیابی که پیغام
 تو را برساند پس خود رسول نفس خود شود پیغام خود را برساند بفرزند از بدستی دوری کن تا آن پیغام تو دور نگردد و بفرست
 امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که از لقمان پرسیدند که کدام یک از مردم افضلند فرمود که مؤمن غنی که گفتند غنی از مال
 را مپسوی فرمود که نه ولیکن غنی بد علم را مپسویم که اگر مردم با آن محتاج شوند از علم او منتفع شوند و اگر از او مستغنی شوند علم
 خود اکتفا تواند کرد گفتند پس کدام یک از مردم بدترند گفت کسی که پروا نکند از آنکه مردم او را نگاه کار و بد کردی ببینند فرمود
 این فرزند هرگاه با جماعتی بسفر کرد با ایشان بسپاسد و در امر خود و در امور ایشان و بنیم در درویشان سخن بسپاسد و صاحب
 کرم باشد در نوشته خود و نور هرگاه بخواند احبات ایشان بکن و هرگاه از تو در کاری طلبند باری ایشان بکن و برایشان زبانه
 بسد چیزی به بسیار خوشی و بسیار نماز کردن و مخالفت و جوهره در آنچه با خود داری از چهار یا پانجهال نوشته و هرگاه
 نور بر حق گوای بگریزد گواه شور ایشان چون با تو مشورت کنند بسپاسد و بکن و بسپاسی کن در رای خود که هر چه خیر ایشانست
 بگویی و جرم مکن در رای که برای ایشان می بیند تا آنکه ناممل و فکر بسیار در آن کنی و جواب ایشان بدان مشورت مکن و در آن مشورت
 بر چیزی و بدستی و بخوابی و غار کنی در همه این احوال فکر خود را و حکمت خود را در مشورت ایشان بکار ببری زیرا که کسی که خالص بگریزد
 نصیحت خیر خواهی خود را برای کسی که از او مشورت کند حق تعالی و عقل او را از او سلب میکند و امانت را از او بر میدارد و چون شیخی
 رفقا خود را که پیاده میروند با ایشان پیاده برو و چون بنوی که کاری میکنند با ایشان در آن کار شریک شو و چون تصد کنند با
 قرضی دهند تو نیز با ایشان بد و بشنو سخن کسی را که سالش از تو بیشتر باشد هرگاه نور بکاری امر کنند با از تو چیزی سؤال کنند
 بگو بل و نه مگو که نه از گفتن از چیزی زبونی نفس است چون راه که کیند خرد باشد و اگر شک کنند که راه کدام است با بپند با بگردد
 مشورت کنند و اگر بپند شخص زاهد ببیند از احوال راه می رسد و برگشته او عاقل میکند که با شخص بسیار با آن دعوی ایشان با اندازد
 گاه باشد که جاسوس بزدان باشد یا شیطا باشد که خواهد که شمارد در راه چنان کند و از او شخص نیز حد کند مگر آنکه بنویسد
 چیزی چند از عادت راست کوفی ایشان که من می بینم زیرا که چون حامل چشم خود چیز برای پند حق و از آن میباید خاص
 چیزی چند می بیند که ظاهری بیند بفرزند چون وقت نماز شود از برای کار از آنرا خیر ببیند از نماز بکن و از آنرا خیر
 بیاب که نماز اصل این است نماز جاهل تا تو بکن اگر چه بر سر نیز باشی و بر روی چهار یا خواب مکن که زود هوش را از تو
 و این ذکر را در آن بپند مگر آنکه در بجا باشی که نمکنت باشد که بخوابی برای سستی مفاصل چون نزدیک منزل بود
 چهار یا فرود آئی پیاده برو و چون منزل رسیدی ابتدا کن بعلف یا بار یا پیش از آنکه خود طعام بخورد و چون خوابی فرود آئی سستی
 اختیار کن که خوش رنگ تر و فاکس نوم تر و کجا هوش پیشتر باشد و چون فرود آئی دو رکعت نماز بکن پیش از آنکه بنشیند و چون بقیضا
 حاجت خواهی بوقلمون یا در صورتی و چون با دکنی دو رکعت نماز بکن و در آن کن از زمین را که در آن فرود آمدی بود و
 سلام کن بر آن زمین و بر اهل آن زمین زیرا که در هر چه اندازد زمین بر او سلام کند اگر توانی شغلی خود قدری از آن را تصدق
 کنی و بر تو باد بنگارند خدا تا نام که سوار باشی و نتیجت ذکر خدا مادام که مشغول کاری میروی تا بدید ما مادام که فارغ باشی همان
 و زیاده که اول شب راه میروی بر تو باد بر زمین از نصف شب تا ایش که در راه صدای بلند مکن و پسند متعیر و حضرت امام
 محمد باقر نقل است که از لقمان پرسیدند که کدام حکمت است از حکمتها تو که پیش از هر روز از خداوند الهی خوانی در هر روز که میخوانی
 که هر یک از تویم امر بزرگ خدا متکفل شده است از برای من و آنچه را که من گذاشته است که بکنم ضایع نمیکند و در حدیث معتبره بگو

تو را برساند پس خود رسول نفس خود شود پیغام خود را برساند بفرزند از بدستی دوری کن تا آن پیغام تو دور نگردد و بفرست

تو را برساند پس خود رسول نفس خود شود پیغام خود را برساند بفرزند از بدستی دوری کن تا آن پیغام تو دور نگردد و بفرست

کتاب

شماره

در بیان اقسام حکمتها و حکمتها

مقولست که لقمان بفرزند خود گفت که ما بفرزند با صد کس مسامت کن بزبان کس دشمنی کن بفرزند ان برای تو حکایتها بگو
 اخلاق تو و خلق تو باین اخلاق تو بنیاد است و خدا و خلق تو سپاس تو در است پس کس دشمنی مردم کند که بخل و بزمی
 را بفرزند بنده نهکان باش فرزند ندان مباحش تا تو اگر در بی نیاز گردی و در حدیث معتبر از حضرت موسی بن جعفر منقولست که
 حضرت لقمن به لیس خود گفت بفرزند خود بگو که مردم بفرزندند از هدایایی که ایشان را او داده اند و حال آنکه احوال ایشان خرابند
 در استوار است و چگونه با او معاشرت بکنی و او را در حدیثها و معانی آنکه در ایشان فرو گذرانی نهی است بد است و بپای آنکه
 مباحث کنی با او اما او دانایان با جاهل که کنی با او با سببها و بفرمودان با خود نیامی و مخر کنی بدجالس و ترک علم کنی و مردم را
 در آن بفرزند بدید بصبرت در مجالس نظر کن اگر بفرمودی که با او خدایت کنی یا ایشان بفرمودی که اگر مالی علم تو نفع میبخشد تو
 و علم تو را به او بفرمودی اما مجالس ایشان را اگر ندانی از ایشان کس بکنی و مشایخ حق از خدا بر ایشان نازل شود و تو نیز با ایشان فرود کنی
 و در حدیث معتبر از حضرت امام محمد باقر منقولست که از مؤمنان گفت پیشتر دان بود که بفرزند کرد مروت شک و در خواب از خواب
 بر طرف کن و هرگز نمیتوانی کردن و اگر شک داشت در زنده شدن بعد از مروت بیدار شدن از خواب را از خود بر طرف کن و هرگز
 نمیتوانی کردن پس چون در این دو حالت فکر کنی پیدا که اجماع نمودند که کسب خواب بمنزله مرگ است و بیدار کردن بمنزله معیشت
 شدن بعد از مرگ است بفرزند بسیار بپسندیدم و اخلاط را از او از اندازده ممکن که باعث عقاربند و در پیشش و از مردم هم
 دوستی کن که خورشید را از او میجویم چون مثل خود داد و مشق بدارد و فرزند آن آدم بکند بکردار اوست میندان و بیکی و احسان خود
 را بجز مکن مگر نزد کسی که طالبان باشند هم چنانچه همان کرد و کوفتند و دوستی بکنند هم چنان میان نیکو کار و بد کردار بدوستی
 نیست هر که نزدیک میشود بدختر البته قدر داران همچنین هر که با فاجری شراب صاحب میشود از راهها بدو مباح
 و هر که جهاد را با مردم دوست بدارد دست نام داده میشود و هر که در مجالس بد داخل میشود هفتاد و نه میشود هر که با بدان هم نشین
 میکند از بدیها ایشان سالر نمیداند هر که مالک زبان خود نیست پیشما میکند بفرزند مین باشد که خدا چنانست کنندگان را دوست
 میدارد بفرزند بچشم چنین ممانا که از خدا مهربوی دل تو فاجور و بدکار باشد در حدیث بگو منقولست که بفرزند در روز عید
 کسب کند بگوید که شریفی را شرفی و بدی را بدی فرزند کسب کند که راست بگوید بدی و انش و افرودد به بدی بدی بگوید بگو با او خوش میکند بلکه خبر
 بکی انش و رفتن را فرمودند بجا بجا بجا بدی را شرفی و بدی را بدی بفرزند بجا خوردن با او خوردن خود بفرمودند و خردن با او خردن
 کردی و خردن خود را بدینا مفروش که زبان کار مردم و بدی و بدی که حضرت لقمن به پسرانهای نشین سلام او بر او میکند نشین
 و میکند بلقان بودیم نه پسرانشی اگر با مردم بدی بفرمودی انش و بدی را شرفی یافت و لقمان بفرمود که نه با بودی معین بر تو فرستد
 بسا اگر تو فکر را هناری بشناسی پسند خیر از حضرت صادق منقولست که حضرت لقمن گفت که بفرمودی که بفرزند بدی از تو
 مردم از برای فرزند خود ماها جمع کردند پس باقی نماندند نه آنچه جمع کردند اینها که از برای ایشان جمع کردند و نسبت تو مکررند مریدان
 تو را با کس چندم کرده اند مردی چند ترا تو مکرر کرده اند پس عمل خود تمام کن و مرید خود را بگیر و مباشرت را با او ماند کوفتند که در
 جفتند از بیفتند بخوردن تا فریه شود پس بر هر چه از بیکند و بر زبان فریه بگویم که بکن بکردار دنیا و برای خود ما اندی که بر
 روی هر چه بسته باشند و از آن بد بگذر که هر چه از آن بد بگذر که هر چه از آن بد بگذر که هر چه از آن بد بگذر که هر چه از آن بد بگذر که
 کنی و بدانند چون خود را در قیامت خود پروردگار تو را از دنیا بر چه از تو سوال خواهند کرد از جوانی تو سوال خواهند کرد که
 در چه چیز کینه کردی و از عمر تو که در چه کار فانی کردی و از مال تو که از کجا کسب کردی و در چه مصرف خرج کردی پس مهربان
 جوابها بنویس و اندک همان مشور الیها از دنیا از تو فوت میشود هر که کائنات دنیا باقی بنیاند و بسا پندار برای آن چون
 بود پس پیوسته از شر بپار دهنده باش و عدک از آخرت خود مردانند باش و پند خفک از خود بکشا و خود را با حال صالح
 در معرض بنیکمهای بزرگ کار خود بر او و پیوسته تو بدارد دل خود را از کن و سستی کن تا قادر و معجزه کنی پس از
 آنکه قصد تو کنند خدا که امر متوجه تو کرد و معاند شوند میان تو و آنچه اراده داری و خدا را بپسندید و بگو منقولست که لقمان
 گفت بفرزند خود حکم و دان تا تو را بفرمود و از آن زمان پس از آنکه از آن روز خود بفرمودی که بفرمودی که بفرمودی که بفرمودی که بفرمودی که بفرمودی که
 بلقان گفت که آیا تو بیایا از آن که بفرمودی که بفرمودی که بفرمودی که بفرمودی که بفرمودی که بفرمودی که بفرمودی که بفرمودی که بفرمودی که بفرمودی که بفرمودی که
 و ترک گفتار و کرداری که غایب است از چشم خود را از چیزهایی که خدا بر مردم کرده است باز نماند از آن خود

بفرزند خود بگو که ما بفرزند با صد کس مسامت کن بزبان کس دشمنی کن بفرزند ان برای تو حکایتها بگو
 اخلاق تو و خلق تو باین اخلاق تو بنیاد است و خدا و خلق تو سپاس تو در است پس کس دشمنی مردم کند که بخل و بزمی
 را بفرزند بنده نهکان باش فرزند ندان مباحش تا تو اگر در بی نیاز گردی و در حدیث معتبر از حضرت موسی بن جعفر منقولست که
 حضرت لقمن به لیس خود گفت بفرزند خود بگو که مردم بفرزندند از هدایایی که ایشان را او داده اند و حال آنکه احوال ایشان خرابند
 در استوار است و چگونه با او معاشرت بکنی و او را در حدیثها و معانی آنکه در ایشان فرو گذرانی نهی است بد است و بپای آنکه
 مباحث کنی با او اما او دانایان با جاهل که کنی با او با سببها و بفرمودان با خود نیامی و مخر کنی بدجالس و ترک علم کنی و مردم را
 در آن بفرزند بدید بصبرت در مجالس نظر کن اگر بفرمودی که با او خدایت کنی یا ایشان بفرمودی که اگر مالی علم تو نفع میبخشد تو
 و علم تو را به او بفرمودی اما مجالس ایشان را اگر ندانی از ایشان کس بکنی و مشایخ حق از خدا بر ایشان نازل شود و تو نیز با ایشان فرود کنی
 و در حدیث معتبر از حضرت امام محمد باقر منقولست که از مؤمنان گفت پیشتر دان بود که بفرزند کرد مروت شک و در خواب از خواب
 بر طرف کن و هرگز نمیتوانی کردن و اگر شک داشت در زنده شدن بعد از مروت بیدار شدن از خواب را از خود بر طرف کن و هرگز
 نمیتوانی کردن پس چون در این دو حالت فکر کنی پیدا که اجماع نمودند که کسب خواب بمنزله مرگ است و بیدار کردن بمنزله معیشت
 شدن بعد از مرگ است بفرزند بسیار بپسندیدم و اخلاط را از او از اندازده ممکن که باعث عقاربند و در پیشش و از مردم هم
 دوستی کن که خورشید را از او میجویم چون مثل خود داد و مشق بدارد و فرزند آن آدم بکند بکردار اوست میندان و بیکی و احسان خود
 را بجز مکن مگر نزد کسی که طالبان باشند هم چنانچه همان کرد و کوفتند و دوستی بکنند هم چنان میان نیکو کار و بد کردار بدوستی
 نیست هر که نزدیک میشود بدختر البته قدر داران همچنین هر که با فاجری شراب صاحب میشود از راهها بدو مباح
 و هر که جهاد را با مردم دوست بدارد دست نام داده میشود و هر که در مجالس بد داخل میشود هفتاد و نه میشود هر که با بدان هم نشین
 میکند از بدیها ایشان سالر نمیداند هر که مالک زبان خود نیست پیشما میکند بفرزند مین باشد که خدا چنانست کنندگان را دوست
 میدارد بفرزند بچشم چنین ممانا که از خدا مهربوی دل تو فاجور و بدکار باشد در حدیث بگو منقولست که بفرزند در روز عید
 کسب کند بگوید که شریفی را شرفی و بدی را بدی فرزند کسب کند که راست بگوید بدی و انش و افرودد به بدی بدی بگوید بگو با او خوش میکند بلکه خبر
 بکی انش و رفتن را فرمودند بجا بجا بجا بدی را شرفی و بدی را بدی بفرزند بجا خوردن با او خوردن خود بفرمودند و خردن با او خردن
 کردی و خردن خود را بدینا مفروش که زبان کار مردم و بدی و بدی که حضرت لقمن به پسرانهای نشین سلام او بر او میکند نشین
 و میکند بلقان بودیم نه پسرانشی اگر با مردم بدی بفرمودی انش و بدی را شرفی یافت و لقمان بفرمود که نه با بودی معین بر تو فرستد
 بسا اگر تو فکر را هناری بشناسی پسند خیر از حضرت صادق منقولست که حضرت لقمن گفت که بفرمودی که بفرزند بدی از تو
 مردم از برای فرزند خود ماها جمع کردند پس باقی نماندند نه آنچه جمع کردند اینها که از برای ایشان جمع کردند و نسبت تو مکررند مریدان
 تو را با کس چندم کرده اند مردی چند ترا تو مکرر کرده اند پس عمل خود تمام کن و مرید خود را بگیر و مباشرت را با او ماند کوفتند که در
 جفتند از بیفتند بخوردن تا فریه شود پس بر هر چه از بیکند و بر زبان فریه بگویم که بکن بکردار دنیا و برای خود ما اندی که بر
 روی هر چه بسته باشند و از آن بد بگذر که هر چه از آن بد بگذر که هر چه از آن بد بگذر که هر چه از آن بد بگذر که هر چه از آن بد بگذر که
 کنی و بدانند چون خود را در قیامت خود پروردگار تو را از دنیا بر چه از تو سوال خواهند کرد از جوانی تو سوال خواهند کرد که
 در چه چیز کینه کردی و از عمر تو که در چه کار فانی کردی و از مال تو که از کجا کسب کردی و در چه مصرف خرج کردی پس مهربان
 جوابها بنویس و اندک همان مشور الیها از دنیا از تو فوت میشود هر که کائنات دنیا باقی بنیاند و بسا پندار برای آن چون
 بود پس پیوسته از شر بپار دهنده باش و عدک از آخرت خود مردانند باش و پند خفک از خود بکشا و خود را با حال صالح
 در معرض بنیکمهای بزرگ کار خود بر او و پیوسته تو بدارد دل خود را از کن و سستی کن تا قادر و معجزه کنی پس از
 آنکه قصد تو کنند خدا که امر متوجه تو کرد و معاند شوند میان تو و آنچه اراده داری و خدا را بپسندید و بگو منقولست که لقمان
 گفت بفرزند خود حکم و دان تا تو را بفرمود و از آن زمان پس از آنکه از آن روز خود بفرمودی که بفرمودی که بفرمودی که بفرمودی که بفرمودی که
 بلقان گفت که آیا تو بیایا از آن که بفرمودی که بفرمودی که بفرمودی که بفرمودی که بفرمودی که بفرمودی که بفرمودی که بفرمودی که بفرمودی که بفرمودی که
 و ترک گفتار و کرداری که غایب است از چشم خود را از چیزهایی که خدا بر مردم کرده است باز نماند از آن خود

فوق این باب که
 در بیان اقسام حکمتها و حکمتها
 در بیان اقسام حکمتها و حکمتها

در بیان قصص شریفه علی بن ابی طالب

کتاب تاریخ و کتب معتبره

ازان

کتاب تاریخ و کتب معتبره

میکند اگر تیرا می شود صبر بکنند اندکی از مال خود را بدهند و بیست است و بیست که فرزند بسیار ماوند و دوست شوهر است و
خواه شوهر است و برای خوبان و فرزندان شوهر مانند مادد میراث با بزرگان مهربانی میکند و با اطفال هم میکند و فرزندان
شوهر را دوست میدارد و مرزبانان را دوست میدارد و اصلاح کننده خود و اصل و مال فرزندان است و اگر
شوهرش حاضر است او را با او میکند و اگر غایب است عاقبت میکند چنین نمی ماند که کسی را با او خوشحال گوی که چنانچه
روزی او شود اما یکی از آن دوران ملعونه است که خود را با بیباک عظیم می نماید و در میان قوم خود ذلیل است اگر یکی از آن دوران
شوهر با او چیزی میدهد بچشم نباید و اگر عیند عتاب میکند غصب میکند پس شوهر از او در بلاست و صاحبانش از او در تقصیر است
و مانند شیر است اگر با او مینانی نورا می خورد و اگر از او سبک بوی نورا میکند و ملعونه است که فرزند بچشم می آید و در کودکی
میکند اگر شوهرش حاضر است با او نفع نمیرساند و اگر غایب است و در سو می کند پس او بمنزله زمین شور است اگر از ارباب صدهای در آن
فریب رود و نفعی نمیکند و اگر آب نمیدهد از آن نشانه میشود و اگر فرزندی از این زن بهر سبب از آن فرزندان منتفع نخواهد شد این زن را کین
مردم را بعتد خود در پی آورد که مباد از فرزندی بهر سبب در پی تو فرزند نورا بفرزند او فرزند او فرزند او فرزند او فرزند او
چیزها دیگر را بچشمند و می خورد و می کشد و بیگانه از آن با کسی که با او بود کند و دنیا را بسیار جمع کند که نوزاد
ان در ملک بسیار کرد و بدین که از آنجا بجا خواهد رفت بفرزند مال بیهم را بخورد که دوست خود را قلمت و در آن روز نورا تکلیف کند که
با او بی روی و نداشته باشی بفرزندانش چشم در قیامت بهر کس حاطه خواهد کرد و بجات خواهد یافت مگر کسی که خدا او را رحم کند
بفرزند تو را خوش نباید کسی که زبان بد دارد و مردم از زبان او می شنند که در قیامت بود زبانش مهر خواهند زد و اعضا و
بوارش بر او گواهی خواهند داد بفرزندش نام مردم مد که چنانکه در شنام پدید خواهد خورد و زاده باشی بفرزند هر روز که
می آید و روز نازه نیست و نوزاد و نوزاد کرمی گواهی بر هر کس که خواهد داد بفرزند بجز او که تو را در کفنها خواهند بچند بچند خواهند
افکند و کرد ما خود را بفرزند او خواهد بفرزند او خواهد بفرزند او خواهد بفرزند او خواهد بفرزند او خواهد بفرزند او خواهد
بفرزند او خواهد بفرزند او خواهد بفرزند او خواهد بفرزند او خواهد بفرزند او خواهد بفرزند او خواهد بفرزند او خواهد
سالم پیش از آنکه جگه برسد پیش از آنکه در قیامت گواهی با او افتد از آنکه قادر بکجا جمع شوند و از حوکت بیفتند آسمانها در هم بچینند
سفوف ملائکه خابفت ترسان از آسمانها پند و نورا تکلیف کنند که از صراط بگذری در آن وقت عمل خود را به پیوند ترازد و هر
سخن علی را بر یا کنند و بوزن حال غلابی را بکشند بفرزند هفت هزار کلمه حکمت ختم و تو خیمه کلمه را حفظ نما که نورا کافیه است که با
علی کسی خود را محکم بسازد که در باب عقیقت است با خود را بسن کند که کردن گاهی که در پیش از آن که در شستن بسیار شود
و توشه بسیار بردار که سفری دور و دراز است عمل را حاضر کن که بتوانی عمل بسیار بنا و داناست در روایت دیگر مسعودی که
لقمان فرمود که بر روی بیت الحلا ما نوشته اند که بسیار است در بیت الحلا مورث بوی است **باب فرزند** در بیان
مقصود شوی بل و طالوت جالوت حق تقاد رفان سفر ما بد که الی تو الی اللاه من یضار ائیل من بعد موسی و الی اللی لم یثنا
ملکان فانیل فی سبیل الله یا نظری ته کنی در قصه اشرف بوی اسرائیل بعد از موسی در وقتی که گفتند پیغمبری از برای ایشان که با آنکه از برای ما
یاد ما که جمل کنیم در راه خدا علی بن ابرهیم غریب است که حسن و جیحی از امام محمد باقر روایت کرده اند که بنی اسرائیل بعد از موسی گناهان
بسیار کردند و بن خدا را توبه دادند و از سر پروردگار خود طغیان کردند و در بنی اسرائیل پیغمبری بود که ایشان را امر می کرد و اهل
او نکردند پس حق تعالی او را که از پادشاهان قطب بود بر ایشان مسلط کرد و ایند که ایشان را ذلیل کرد و در زمان ایشان از ایشان
را از خوانها و اموال خود بیرون کرد و در زمان ایشان را مکنیری گرفت پس بپای بردند بسوی پیغمبری خود و استغاثه کردند که از حق تعالی است که
که پادشاهی از برای ما برانگیزد ما مقابله کنیم با کافران در راه خدا و بنی اسرائیل چنین بود که پیغمبری در خوانه اباد بود و پادشاه
در خوانه اباد بود و دیگر بود و حق تعالی جمع نکرد بود از برای ایشان پیغمبری و پادشاهی را در باب خوانه اباد پس این سبب است که برانگیزد
برای پادشاهی که با او جهاد کنیم قال هل یستمن ان کتب علیکم القتال الا انفقوا الی غیر ایشان گفتند ایشان که با تریک است حال شما
مانند هرگاه بر شما نوشته شود قتال واجب کردید خدا بر شما جنگ کردن را اینکه جنگ کنید و اموالنا الا نقاتل فی سبیل الله وقد
اخرجنا من ديارنا و انا نقاتل کتب علیکم قتال کتب علیکم در راه خدا و اموال تکمیر و نکره اند ما را از اموال ما و این ما فلتا
کتب علیکم القتال قولوا الا نقاتل و ما حد علیکم بالقالی غیر چون نوشته شد بر ایشان قتال کتب کرد و چون کتب کرد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

صحن
۲۱۱

اندکی از ایشان و خدا را ناست برستم کاران و قال لهم نبتهم ان الله قد بعث لكم طالوت ملكا و كفت با ایشان پیغمبری ایشان بدست
 که خدا برانکند ایشان را برای شما طالوت را که بادشما باشد لواتی بكون له الملك عينا و نحن احرى بالملك منه و لو بسعة
 من المال كفتند کجا او را بر ما بادشاهی میباشد حال آنکه ما سزاوارتر بودیم پیادش از او داده نشده است کسادکی از ما انصرت
 امام محمد باقر فرمود که پیغمبری در فرزندان لاوی بود و پادشاهی در فرزندان یوسف بود و طالوت از فرزندان بنیامین بود
 و برادر می پدید آمد که یوسف نه انخوانه با او پیغمبری نه از خواهر با او پادشاهی قال ان الله اصطفیٰ علیکم و زادہ بسطة فی العلم
 را نخبم الله بونی ملکه من لیساء و اسع علیکم کفت با ایشان پیغمبری ایشان بدستنی که خدا طالوت را برگزیده و اختیار کرده است و شما را
 زیاد است او را کسادکی در علم و در بدن او خدا عطا میکند پادشاهی را هر که میخواهد حق تعالی کساده است بخشش و و دانست بکلید
 بندگان حضرت فرمود که طالوت بسبب بدن از همه عظیم تر بود و شجاع و قوی بود و از هر دانا تر بود اما فقیر بود پس ایشان او را
 بغض میکردند و کفتند خدا با او کسادکی در مال نداده است و قال لهم نبتهم ان اية ملكه ان بائسکم النابوت منه سکینه من ربکم
 بقية مما ترک ال موسی و ال هرون نخله الملكة ان فی فلک لایة لکم ان کنتم مؤمنین و کفت مرایسان را پیغمبری ایشان بدستنی که
 علامت پادشاهی او است که بیاید سگوشما تا بوقت که در آن سکینه است از جانب پروردگار شما و در آن هست بقیه از آنچه گذشت
 ال موسی و ال هرون و عالی ملائکه تا بوقت پروردگار بنیامین و در این علامت و نشان برای شما اگر مستبدانمان
 او زندگان حضرت فرمود که ان نابوت که حق تعالی برای موسی از آسمان فرستاد که مادرش او را در آن نابوت گذاشت و در دریا انداخت
 در میان بنی اسرائیل بود که مرگ بجهتند بان پس چون حکام و فغان موسی شد الواح توبه را در دریا خود را و آنچه نذر او بود از آثار
 پیغمبری هر دوازده نابوت گذاشت و بوسی خود بوشع برین بویسته تا بوقت در میان ایشان بود تا آنکه ترک کردند احترام تا بوقت او
 استخفاف کردند حق تعالی و حق تعالی انکه اطفال در میان راهها تا بوقت از مسکینند و مادام که نابوت در میان بنی اسرائیل بود ایشان در عزت
 و شرف بودند پس چون گناه بسا کردند استخفاف ایشان تا بوقت که در حق تعالی ان ایشان بر داشت و در این وقت از بنی اسرائیل
 فرستاد و در حدیث صحیح فرمود که ملائکه انرا سقوا بنی اسرائیل و درند بسند معتبر دیگر فرمود که ملائکه بصوت کاذب تا بوقت را بسقوا بنی اسرائیل
 آوردند و بسند حسن فرمود که مراد از بقیه ذریت پیغمبر اندک تا بوقت نزد ایشان میبود و در بقیه سکینه فرمود که تا بوقت این
 اسرائیل میگذاشتند در میان مسلمانان و کافران پس از آن باد بکونی خوش بپرون میآمد که ان صوت بود مانند صوت
 آدمی و بان سبکافران میگریختند بسند معتبر از حضرت امام رضا منقول که سکینه باد است که از پشت بپرون میاید که انرا
 دینی است مانند وی آدمی چون تا بوقت در میان مسلمانان و کافران میگذاشتند اگر کسی مقدم بر تا بوقت میشد بر میکشت تا
 میشد کسی که از نابوت بر میکشت و دیگر میکشت کافر میشد امام او را میکشت و در حدیث حسن از حضرت صادق منقول که بعد از موسی
 چون بنی اسرائیل گناهان بسا کردند حق تعالی ایشان غضب کرد و تا بوقت را با آسمان بر دین چون جالوت بر بنی اسرائیل غالب شد
 از پیغمبر خود اسند ما کردند که دعا کند حق تعالی پادشاهی برای ایشان بر آنکه در راه خدا جهاد کند حق تعالی طالوت را پادشاه
 ایشان کرد اینند تا بوقت در برای ایشان فرستاد که ملائکه او کردند زمین چون تا بوقت را میان ایشان و دشمنان ایشان میگذاشتند
 هر که از نابوت بر میکشت کافر میشد کشته میشد بر کشته میشد و کشته میشد حق تعالی که جالوت را کشتند
 که زره حضرت موسی بر قامت او در دست او زره پستان از فرزندان لاوی که نام او را داد پس ایشان از ایشان مرد شجاع بود که زره
 داشت و کوچیکتر ایشان را و او بود پس چون طالوت بنی اسرائیل را برای جنگ جالوت جمع کرد فرستاد بنزد ایشان که حاضر شود
 فرزندان خود را حاضر کردان و چون حاضر شدند یکبار از فرزندان او را طلبید زره را بر او پوشانید بر هیچکس موافق بنامد بر
 دوازده بر بعضی کوتا پس طالوت با ایشان کفت که با هیچکس از فرزندان گذاشته که بناورده باشی کفت بلی کوچیکتر ایشان گذاشته
 که کوسفندان مرا پیچاند پس طالوت فرستاد او را طلبیدان را و او بود چون داود روانه شد بسو طالوت و فلاحی و توبیخ با خود
 در عرض راه سه سنگ او را صدازند که ای داود ما را بگیر پس گرفت آنها را و در توبیخ خود انداخت و داود در نهایت خونت توان
 و شجاعت بود چون بنزد طالوت آمد زره موسی را پوشید و بر قامت مبارکش درشت آمد پس طالوت بالشکر خود روانه جانب جالوت
 شدند چنانچه حق تعالی فرموده است که فلما فصل طالوت با بنود قال ان الله متبلیکم بنهر فمن شرب منه فلیس منی من لم یلمسه فانه منی
 الا من اغترف غرفة یده فطربوا منه الا غلیلا منهم پس چون طالوت روانه شد طالوت بالشکر که خود کفت بدستی که خدا شما را

و کفت مرایسان را پیغمبری ایشان بدستنی که علامت پادشاهی او است که بیاید سگوشما تا بوقت که در آن سکینه است از جانب پروردگار شما و در آن هست بقیه از آنچه گذشت

خود را

امضا

در افضص و بیان حال و حالوت

صفحه
۱۰۲

امتحان خواهد کرد چیزی پس هر که ازان شراب یا شامد پس از من بیت و هر که ازان آب بنامد پس ازان منش مگر کسی که مقدار
 یک کفایت بخورد پس هر خوردند ازان آب مگر اندکی ازان ایشان فرمود که بعضی فرمود این بیان بر سر راه شما پیدا خواهد شد پس هر
 ازان نهر یا شامد از خدا نیست هر که بنامد از خداست از فرمان پروردار آن است پس چون بنهر رسید حق تعالی تجویز نمود از برای
 ایشان که یک کفایت آب بنامد پس خوردند ازان نهر مگر اندکی ازان ایشان پس ازا که خوردند منش هزار کس بودند و این
 امتحانی بود که خدا ایشان را با آن نمود و پروا به آن نبود که بسند صحیح از امام محمد باقر روایت کرده است که آن قلبی که نخوردند
 هزار کس بودند و علی بن ابراهیم از حضرت صادق روایت کرده است که آن قلبی که یک کفایت خوردند صد سینه در آن مرد بودند
 پس چون از نظر گذشتند و نظر کردند بشکرها جالوت و قوت و صولت او و لشکر او را مشاهده کردند آنها که ازان آب خوردند بودند
 گفتند ما امروز ناب مقاومت جالوت و لشکرها او ندیدیم چنانچه حق تعالی فرموده است که فلها جاوزه هو الذین امنوا معقلا و الاطاعت
 لنا الیوم جالوت جنوده پس چون گذشتند ازان نهر جالوت آنها که با او ایمان آورده بودند گفتند بنش ما را اطاعت امر و جالوت
 و لشکرها او و قال الذین یظنون انهم ملائقوا الله کم من فئة قليلة غلبت فئة کثیرة باذن الله و الله مع الصابرين و گفتند آنها که یقین
 بخدا و روز قیامت داشتند که چه بسیار گروهی که فایده شدند بر گروه بسیار بنفوق و با خدا و خدا با صبر کشیدند و نماز و جالوت
 و جنوده قالوا ربنا افرغ علينا صبرا و ثبت اقدامنا و انصرنا علی القوم الکافرن چون ظاهر شدند برای جالوت و لشکرها او در برابر ایشان
 ایستادند گفتند ای پروردگار ما فرود بیاور ما صبر عظیم و ثابت گردان قدمها ما را که نگریم و پاژده ما را بر گروه کافران حضرت
 فرمود که این سخنان را آنها گفتند که ازان بخورده بودند پس او دادند در برابر جالوت ایشان جالوت بر پستی سوار شده بود و حاجی
 بر سر داشت و در پیش او با قوتی بود که نورش سالمع بود و لشکرش نیز او صف کشیده بودند پس حضرت داود یک سنگ را ازان سنگ
 که در راه برداشته بود بیرون آورد و به خلاف گذشت و بجای آن سنگ بگردانید و بجای آن سنگ بگردانید و بجای آن سنگ بگردانید
 و بر هر که بخورد او را یکسکته نامه بگردانید و بجای آن سنگ بگردانید و بجای آن سنگ بگردانید و بجای آن سنگ بگردانید
 پس آن سنگ بلند شد و با قوتی که در پیشانی جالوت بود خورد با قوت ز اسوراخ کرد و بمشرف رسید بهمان سنگ جالوت بر زمین
 افتاد و بجای آن وصل شد چنانچه حق تعالی فرموده است که فتر يوم باذن الله و قتل داود جالوت و ابته الله الملك الحکمة و علقه تمایز
 و لولا دفع الله الناس بعضهم ببعض لفسدت الارض و لکن فضل علی العالمین پس هر که از ایشان را بتوفیق خدا و داود گشت
 جالوت را و حق تعالی عطا کرد بدو دیار و حکمت و او بقیلم او را از آنچه میخواسته اگر نه دفع کردن خدا باشد مردم را بعضی ازان
 بعضی هر آینه ناسد کرد زمین و لیکن خدا صاحب فضل و احسانت بر عالیشان و در چند حدیث صحیح موثق از حضرت امام رضا منقول
 که سکنه باد ایشان که از بهشت بیرون میاید که آنرا صورتی است مانند صورت انسان و بوی نیکی دارد و همانست که بر حضرت ابراهیم نازل
 شد در وقتی که خوانده که در میان آن سکنه بجایهای کعبه حرکت میکرد و ابراهیم بی خوانده را عقب و میگردانست این سکنه در میان
 نابوت بنی اسرائیل بود و طشتی نیز در میان آنها بودند که در آنجا بجزان رادران می شدند و در بنی اسرائیل چنین بود که نابوت در هر روز
 که نابوت موسی سه ذراع در دو ذراع بود و عصا موسی سکنه در آن بود بر سبندند که چپش فرمودند روح خدای بود که
 هرگاه در چیزی اختلاف میکردند با ایشان سخن میگفت و خبر میداد ایشان را به بیان آنچه میخواستند و بسند ما معتبر از حضرت
 صادق منقولست که چون حضرت یوشع بهار بقره حلت فرمود و او صبا و امان و پیشوایان که بعد از آن حضرت بودند خائف و ترسان
 و مخفی بودند از ایشان در زمانی که بودند قوم او مخفی بگو و میامند و مسایل برین خود را از او میگردانند و چون مفتوح شد
 ایشان مدتی از قوم خود پنهان شدند پس ظاهر شدند و ایشان را بشارت داد که حضرت داود معجز خواهد شد و شما را از شر حیاران نجات
 خواهد داد و زمین را از لوث و جور جالوت و لشکر او پاک خواهد کرد و فرج شما از این شدتها بظهور خواهد بود پس ایشان پیوسته
 منتظر ظهور آن حضرت بودند تا آنکه چون زمان ظهور رسید هر چهار برادر داشت و پدید پیروی داشتند و او در میان ایشان کو نام بود
 و از همه بزرگتران کوچکتر بود و میبندانستند که داود که منتظر او هستند زمین از جالوت و لشکر او پاک خواهد کرد و او سینه لیکن
 شهبه میدانستند بجز امامی که پیشتر بود که او منوله شده است بحد کمال سبده است و او را میدیدند و با او سخن میگفتند

بنام خدا
 در بیان
 سوار شدن
 جالوت
 بنام خدا
 ان

بنام خدا
 در بیان
 سوار شدن
 جالوت
 بنام خدا
 ان

در بیان

خداوند

کتاب فیض بنی اسرائیل و جالوت

صفحه ۲۰۱

بنی اسرائیل گفتند که ما در موعود اوست چون طالوت بنی اسرائیل را جمع کرد که بقنال جالوت بروند و دیدند او را با چهار برادر او
 همراه لشکر طالوتی فتنه داد و حاضر شدند و هر که خورند خوردند و نگفتند از او در این سفر چه کار خواهد آمد باید که مشغول گو
 یابند آن باشد پس نابره فتنه داد بنی اسرائیل و جالوت مشغول شد و از او بسیار خابند و تنگی بنزد در میان ایشان به سید
 پس پدر او در برکت و طعمای پدر او داد و گفت برای برادران خود بر که قوت یابند بر جهاد دشمن خود را و در موعود و بگویند
 قامت و کبود چشم و کرم و یا لندل و یا کینه اخلاق پس او در وقتی بیرون رفت که لشکرها بر او یکدیگر بسته بودند و هر یک
 در جاک خود قرار گرفته بودند پس در آنگاه که هر یک بر سنگی گذشت و آن سنگ با او از بلند او را انداختند که ای داود مرا برادر تو
 یکش جالوتی که از برای کشتن او فریده شده ام پس بر داشت و سنگ را انداخت در کبسته که با خود داشت که سنگها فلاخن خود
 برای کوفتند و این بدن در اینجا میگذشت پس داخل لشکر بنی اسرائیل شد شنیدند که ایشان امر جالوت را بسیار عظیم یاد میکنند
 پس گفت چه عظیم میباشید مرا و او اده که اگر چشم من بر او افتد او را میکشیم پس سخن او در میان لشکر مشهور شد تا اسمع طالوت پس
 او را طلبید چون داخل مجلس او شد گفت همچون چه قوت نزد خود کان دارم و وجه شجاع از خود بخبر کرده که جنت و مغان
 جالوت مبنای کفت مکر بشیر آمده است و کوفتند از کله من و بوده است و از بی او در فرام و من شری را بیایدند ام و کوفتند از
 از همان آن گرفتند ام و حق تعالی فرستاده بود سو طالوت که نمیکشد جالوت را مگر کسی زره تو را بپوشد و از برای کشتن موافق
 بدن و قامت و باشد پس طالوت زره خود را طلبید و چون داود پوشید جسته او با مرالی از زره بان گشادگی برابر کرد پس طالوت
 و بنی اسرائیل را در بیم شدند و عظیم قدر او را دانستند طالوت گفت امده است که جالوت را از این جوان بکشند پس چون روز دیگر
 صبح شد صف مقابل از دو طرف راسته شد و او گفت که جالوت از این بنی اسرائیل جالوت را با او نمودند همان سنگ را که در راه
 برداشته بود بر او زد و در فلاخن گذاشت و بجانب جالوت انداخت پس آن سنگ پاره او دید از آن سنگ سپه آمد و در مفر سرش
 جا کرد و از مکر و بکرید و بر زمین افتاد پس مشهور شد در میان مردم که داود جالوت را کشت و او را یادگار خود کرد و اینند
 بعد از آن اطاعت امر طالوت نمیکرد و بنی اسرائیل بر او وجیهت کردند و خود را با او از بزرگوار ستاورد و ساخته و تعلیم او نمود و
 مانند موم در گستاخ و نرم کرد و امر فرمود مرغان و کوهها را که با او تسبیح بگویند و او از بی او عطا فرمود که هیچکس از خود
 او را نشیند بود و با قوت عظیم برای جنگ خود کرامت فرمود و در میان بنی اسرائیل پیغمبری و خلافت الهی و پیام بود و در حدیث مشهور
 دیگر فرمود که در بنی اسرائیل پیغمبر و یادگار از یکدیگر جدا بودند تا آنکه در زمان داود در یکجا جمع شد یادگار کسی بود که از لشکر
 میکشد و جرات مکر و پیغمبر او را انضمام میداد و جنبها از جانب خدا با او میباید پس بنی اسرائیل در زمان جالوت از پیغمبر خود یادگار
 طلبیدند پیغمبر ایشان گفت که در میان شما و قاف و راس کوی و در غایت در میان است گفتند چون جمله کنیم در این وقت که ما را از خانه او فر
 دور کرده اند چون خود را از لوز یا رشا ایشان کرد پند بزرگان بنی اسرائیل گفتند که طالوت کجارتبه از ما دور کرد یادگار ما باشد و او نه
 خان پیغمبر پند و نه از خوانه یادگار پیغمبری در سبط لاد میباشد و یادشاهی در سبط جود او طالوت از سبط بنیامین است پیغمبر گفت خدا او را
 نوبت کند و شجاعت علم و دانایی داده است یادگار بدست خداست هر که میخواهد بدست خدا باشد کسی را که خدا اختار کرد ماست و گویند
 علامت یادگار او آنست که نابوت که مدت است که از دستش شایده در دست ملائکه از برای شما خواهد آورد و شما همیشه بیکت نابوت که ما
 میگردانید گفتند اگر نابوت بنیامین ما را از حق میجویم یادشاهی او را انقباض میکنیم و فرمود که در نابوت بر ما شکتد الواح بود و طوق که از
 آسمان بر موی نازل شد و بر الواح نوشتند در اینجا بود در حدیث معتبر دیگر فرمود که ملائکه که حاملان نابوتند در تپ پیغمبر اند که او سب
 ایشانند نابوت علوم و آثار که در آن بود هر نزد ماست در حدیث معتبر دیگر فرمود که داود از مسجد سهله تنومه جنگ جالوت شد و در حدیث
 معتبر دیگر از حضرت امیر المومنین منقولست که در نوح چهار شصت اخرا فرمود که در این روز عالفه نابوت را از بنی اسرائیل گرفتند و
کوی که در پیغمبر از زمان خلافت بعضی گفته اند شمعون صغیر بود از فرزندان لاد و بعضی گفته اند بوشع بود و اکثر گفته اند که
 اشوبل بود که بزبان عربی اسم هلال است از حضرت امام محمد باقر منقولست اشوبل بود و علی بن ابراهیم گفته است که روایت شده است که
 او مها بود و شیخ طبریزی علیه الرحمه گفته است که بعضی گفته اند که چون بنی اسرائیل کارها بدینیا کردند حق تعالی عالفه را بر ایشان مسلط کرد
 که نابوت را از دست ایشان گرفتند در میان ایشان بود حق تعالی ملائکه را فرستاد که از میان ایشان بر داشتند و از برای بنی اسرائیل
 او در حدیث از حضرت صادق چنین منقولست بعضی گفته اند که عالفه چون نابوت را بردند در بخانه خود گذاشتند پس بنی اسرائیل

و این کتاب از کتابهای معتبره است و در حدیث معتبره دیگر فرمود که ملائکه که حاملان نابوتند در تپ پیغمبر اند که او سب

و این کتاب از کتابهای معتبره است و در حدیث معتبره دیگر فرمود که ملائکه که حاملان نابوتند در تپ پیغمبر اند که او سب

سینون

در بیان افضل و افضل

۲۲۲

برای

سزای چون از اینجا بیرون رود و در پلک تا حده شهر که از آنجا میگذشتند و در آنجا حریفان ایشان همه را در موضع کشتن
 بلائی در میان ایشان حادث شد تا در آخر برتر از آنجا گذشتند و در آنجا کشتند و از شهر خود بیرون کردند پس ملائکه آمدند و در آنجا
 ماندند تا بمیان ایشان سر اهل آوردند و بعضی گفته اند که بوشع از آنجا در صحرای تبه گذشته بود و ملائکه از آنجا سر اهل آوردند و بوشع
 در روزی بود و از خواب بیدار شد و در آن صبحگاهها اهل را چسباندند و در آنجا کشتند و در آنجا کشتند و در آنجا کشتند
 میشدند و مردم از پیشتر میترسیدند و باقی میماندند چون صد از میان آنها بودند و چون صد از میان آنها بودند و چون صد از میان آنها بودند
 مجموع اصحاب طالوت مشتاقان کس بودند و بعضی گفتند که از آنجا کشتند و در آنجا کشتند و در آنجا کشتند و در آنجا کشتند
 ان همه سینه سپردند و تن بودند بعد از اصحاب حضرت رسول در جنگ بدر و آنها با او ثابت ماندند و ایمان نصرش اهل آوردند و آنها
 که زبانه اشامیدند بودند و کشتند و از خطبه طالوت به امیر المؤمنین صلوات الله علیه و سایر اصحاب ظاهر میشود که حدیثی که با او
 ماندند همین سینه سپردند و تن بودند از بعضی اخبار ظاهر میشود که آنها که از آنجا کشتند و در آنجا کشتند و در آنجا کشتند
 که یک کف بدیش نخوردند زبانه از این بودند و این مجموع میان اکثر احادیث مختلفه میتوان نمود و بدانکه اکثر مفسران و مؤرخان
 عامه نسبت خطا و کفر بطالوت داده اند و گفته اند که او بعد از کشتن جالوت با او در قمار بازی کرد و او از او را در قمار باخت
 نمود و امور شنبه بسیار با او نسبت داده اند و از احادیث شنبه اینها ظاهر میشود بلکه ظاهر است که او را در قمار باخت
 بوده است و در بعضی از خطبه هم مشهور نقل کرده اند که حضرت امیر المؤمنین فرمود که من طالوت را این امت و بدانکه این با آن دلیل
 بر آنکه امیر المؤمنین حق است بخلاف امانت از آنها که غصب خلافت او کردند و این با آن صریح است و در اینجا و در اینجا
 خدای زبانه در شجاعت علم معتبر است و با اتفاق جمیع امیر المؤمنین از هر صحابه بیجاغ تر و عاقل تر بود و هیچکس را در این خلافی نسبت
 نمیندند **باب بیستم** در بیان سایر قصص حضرت و او علیه السلام است مشتمل بر چند فصل است **فصل اول** در بیان افضل
 و کمالات و معجزات و وجه تسمیه کفایت هم و قصاص و وفات حضرت پیش گذشت که آنحضرت از جمله پیغمبر است که خشنود
 متولد شده اند و گذشته که از جمله جهان پیغمبر است که حق تعالی ایشان را برای جهان کردن بشمار اختیار کرده است خواهد آمد که آنحضرت
 برای این داود نامیدند که جراحه ل خود را که از ترک اولی میبرد بود بموت اهل مد او کرد و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر
 منقولست که حق تعالی بعد از نوح پیغمبر که یارش با شد بسوگند کرد و ایند مکر و نفاق و ستم و بوسه علیه السلام و یارش داود از
 بلاد شام بود تا بلاد اصفخر فارس و در حدیث معتبر از حضرت صادق مرویست که حضرت داود در روز شنبه بر آنجا از دنیا رفت
 پس مرغان او را سابه افکندند بسیار که خود و حق تعالی فرموده است که و سقر نامع اود الجبال سبحان والقر و کافا طین یعنی سقر که
 باد او در کوهها را که تسبیح میکنند با او و مرغان را که با او تسبیح میکنند و بودیم ما کنتکان مثال اینها را و اینها از قدرت مابعد
 نیست بعضی گفته اند که با جبار آنحضرت چون شروع بدگر الهی و تسبیح او میکرد و کوهها و مرغان با او بصدای میندند و او هم میگریه
 و بعضی گفته اند که کوهها و مرغان با او هم میگریه و علقه صنعه لبوس کم آنحضرت من با سگ فیلی آنم شاکر کن و موخیم او را
 بسلفتن بیانشانند از برای شایسته زده نانکه دارد شمار از نان بر جویه و صلاح در وقت جنگ با استبداد شکر کنندگان خدا
 بر این نعمت گفته اند که اول کسی که زده ساخت داود بود و بیشتر صحابه اهل بر خود میبندند از کربانی جنگ نمیتوانستند که
 پس حق تعالی این را نرم کرد و دست او مانند منبر که بدست خود زده میساخت که با سبکی محافظت کند از نان بر جویه و صلاح در جنگ
 و باز فرموده است که و لقد ابتداء وود منا فضلا با جبال اوی معده و الطیر تحقیق که عطا کردیم بدو و از جانب خود غنصی و زبانه
 بر سایر مردم با اینکه گفتیم ای کوهها و اولی مرغان هر جا که او رجوع کند بتسبیح ناله و گریه و استغنا شما نیز با او موافقت کنید گفته اند
 که حق تعالی صدائی در کوهها و مرغان خلق میکرد و وقت زکریا آنحضرت و بعضی گفته اند که خدا ایشان را در وقت شعور و زبان
 میداد که با آنحضرت زکریا میگفتند و بعضی گفته اند که با آنحضرت حرکت میکردند و بعضی گفته اند که سقر آنحضرت بودند که مرغان
 که در کوه کنده بیرون آوردن معدنها و کندن آنها و مرغان با سانی میگریه شود و هر جم که مرغان را بسفها بدو اطاغ کنند و اگانه
 آنچندین آنچل ساینات و قد در فی الشرد و اعلوا صانعا لای تا تعلقون معیر و نرم کرد و ایندیم از برای او اهل را و امر کردیم او را که بعد آمد
 در آنها کشاده و علمها آنها را اندازه کن و مناسبت یکدیگر بسیار و بر و ابنت علی بن ابی طالب را با اندازه حلقها بسیار و میکند

در بیان افضل و افضل

بیانهای خود

۲۲۲

۲۲۲

در بیان فضیلت و کرامت حضرت زین العابدین

علما شایسته بدرستی که من با همه مکه بندگان و در جاد کفر فرموده است که وقتی که او در میان علمای آن زمان
 متنگنا علی کبری من جاده المومنین و تحقیق که عطا کردیم و او در میان اهل بزرگ و گفتند بسیار خداوند و از آنست که حضرت
 و در بادق اعمار بر بنیان آن بندگان نوز خود علی بن ابراهیم روایت کرده است که حق تعالی عطا کرد و او در میان علمای آن
 نکرده بود و امکانی غیر از خود اوقات معجزات تعلیم کرد ایشان را زبان عرفان و نورم کرد از برای ایمان امن و زنده را بدو نقل و کوه
 با او در تبعیت میکنند و زبور را بر آفرستاد که در آن توحید و عقیده الهی و دعای مناجات بود و در زبور اخبار حضرت در سوره خدا
 امیر المومنین و انبیا هر بن صلوات الله علیه اجمعین بود و اخبار دجست نه و مومنان در آن بود و اخبار ظاهر شد که آن امر
 در آن مذکور بود چنانچه حق تعالی در قرآن فرموده است که ولقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر ان الارض لیس فیها جبارا الا للذکر
 یعنی تحقیق که نوشتیم در زبور بعد از یاد کردن پیغمبر آخر الزماصلی الله علیه و آله که زمین بجز او نیست پس بدو بندگان شایسته
 تا که مراد از معصومین اند و موافق احادیث بسیار و باز علی بن ابراهیم روایت کرده است که چون داود در صحرا مانور و تلاوت نمود
 و گویم با و مرغان هوا و حشرات با او شایع میکنند و از آنست که در بعضی از آن مباحثه است و مستبصران
 حضرت صادق منقولست که هرگاه که بر او در شوار باشد پس در روز سه شنبه آنها را طلب کند که آن روز است که خدا از ایشان
 روز برای داود نوم کرد و در حدیث معتبره بفرموده که حق تعالی فرستاد سویی داود که تو نبوی کنی و اگر نه این بود که یک
 نمیکنی و از بیت المال بخور چون این وحی بداد و علیه السلام رسید بسیار گریست خدا وحی کرد پس او را که زخم شوری بندگان
 داود پس هر روز بگریه بدست خود میساخته هر روز در هم میفریخت تا آنکه سپید شستند و ساخت و بسپید شستند هر روز
 در هم فریخت و از بیت المال ستمو شد امیر المومنین صلوات الله علیه در بعضی از خطبه فرموده است که اگر خواهی تاسی کن بر او
 صاحب مزامیر که ربور با او از خوش میخواند قاری اهل بیت خواهد بود بدستی که زنبیلها از بون بر ما بدست میساخت و با هم
 نشینان خود میگفت که کدام یک از شما ببرد که این را بفرستد از زمین آن نان جو میزیند و خود منقولست که هر که شایسته نبیلی
 بافتن پیش از نوم شدن اس با شد نقل کرده اند که حسن صوت آنحضرت بر تبه بود که چون مشغول خواندن زبور میشد در محراب
 عبادت خود مرغان هوا بر سر او هجوم میاوردند و وحشها صحر که صدا او را میشنیدند بیابانه از بی و از بیجا مردم میآمدند که
 بدکشانها را متولنت گرفت و در اخبار معتبره منقولست که آنحضرت بگریه روزی که سید داشت و بگریه اظهار میکرد و بسپید معتبر
 از حضرت شایسته منقولست که روزی داود پیغمبر گفت که مراد خدا را عبادت بکنم که هرگز مثل آن نکرده باشم پس بجز او رفت و ایضا
 سوره بندق بود و بعد از آن از نماز فارغ شدند ناگاه وزعی در محراب پیدا شد و بلمر الهی لحن آمد گفتای داود با تو را خوش آمد
 این عبادت و قرائتی که امروز کردی داود گفت خوش نیاید تو را این عبادتها و تلاوتها بدستی که من خدا را در هر شیئی از شیئی
 میکنم که با هر شیئی از برای من سه هزار حد الهی متعجب میشود و من در قراب بسیارم و صد امری را در مو میبینم و کمان میکنم
 که آن گرسنه اسب بر روی آب میام که مرا بخورد بی آنکه گاهی کرده باشم و در حدیث معتبره بفرموده که از امام محمد باقر منقولست که حضرت
 داود روزی که در محراب عبادت خود بود ناگاه کرم سرخ ریزه از جانب محرابش جو که کرد تا بموضع سجودش رسید چون نظر او در بر آن کرم
 افتاد و خواهرش حضور کرد که با از برای پدید حق تعالی کرم را خلق کرد تا است پس حق تعالی برای نینبده و تا در باب آنحضرت بان کرم وحی
 نمود که با او سخن بگو پس کرم با مر الهی لحن آمد گفتای داود با صد امر شنید با بر روی سنگ سخن اثر بیاوردید و او گفت نه کرم گفت
 بدرستی که خداوند عالمیان صد با و نفس و او از ما میشود و اثر رفتن ما بر روی سنگ سخن حق بیند پس صد خود را پیش کن این
 قدر با او در دنیا او مکن و در حدیث معتبره بفرموده که از حضرت صادق منقولست که حضرت داود چون بیجا آمد و بجزایات حاضر شد و کثرت
 مردم را در عرفات مشاهده نمود بسیار آگوست و در نهایت استعول داشت چون از نماز استعجال فرغ شد جبرئیل نیز در آنحضرت آمد گفت که
 داود پروردگار تو میفرماید که چرا کوهها را رفتی ای کمان کوری که صد تا تو بسبب صد و دیگر مؤمنان میباشند پس جبرئیل داود را
 برد که جفته و از آن جا او را بدو بار و برز بقدر چهل روز راه که در محراب بود تا بسنگ رسید پس از سنگ اشکاف تا گاه رفت
 میان سنگ کرم ظاهر شد پس گفتای داود پروردگار تو میفرماید که من صد کرم را در میان این سنگ در قراب بر روی زمین شنیدم و
 آن طافل خسته پس کمان کردی که اختلاف او را ما مانع شنیدن او از تو میباشند و از تو میباشند و از تو میباشند که معلوم است که بر حضرت
 این معنی پوشیده نبود که علم الهی همه چیز میساخت و لیکن خواست که در دعای ما تا با شنید بکمان و چون این کار مغلطه چنین نگارون

صفحه ۲۱۲

این کتاب از کتب معتبره است
 در بیان فضیلت حضرت زین العابدین

روز بورد

بلوغ رخ گفته

این کتاب از کتب معتبره است
 در بیان فضیلت حضرت زین العابدین

صفحه ۲۱۲

کتاب فی الفیض فی حق تعالی

این کتاب در بیان حق تعالی است
 و در بیان صفات او و احوال او
 و در بیان اسما و صفات او
 و در بیان احوال او و احوال او
 و در بیان اسما و صفات او
 و در بیان احوال او و احوال او
 و در بیان اسما و صفات او
 و در بیان احوال او و احوال او

که بر من متم شایسته
 تو حکم کنی که ظالم
 کردن مظلوم را
 بزند و مالش را
 او را بگیرد
 داود عا کرد

داود عا کرد

این کتاب در بیان حق تعالی است
 و در بیان صفات او و احوال او
 و در بیان اسما و صفات او
 و در بیان احوال او و احوال او
 و در بیان اسما و صفات او
 و در بیان احوال او و احوال او
 و در بیان اسما و صفات او
 و در بیان احوال او و احوال او

حق تعالی انحضرت را نایب فرمود که چون امری از من بپوشید اینها را واجب دانید و هر چه از ایشان کاره کنی یا
 شایسته فعل انحضرت دیگران این تو هم کرده باشی حق تعالی بران نامید انحضرت و تعلم دیگران این امر را بران حضرت ظاهر فرمود
 باشد که نقل کند یا بخواهند آن قوم از خواهر ایشان بیرون رود و او را کتف اهل و پسند که معتبر از حضرت صادق منقولست حضرت
 داود از حق تعالی سؤال کرد که در هر مرافعه که بنزد او بیاید و حق تعالی آنچه حکم واقع است که در علم کامل او مستجاب و وحی نماید که با آن
 میان ایشان حکم کند پس حق تعالی فرمود که ای داود دیگری شک کرد که او بر من متم کرده است حق تعالی فرمود که حکم واقع آن
 که بگویی مدعی علیه را که مکرم آن کس را بزند که بر او دعوی کرده است ما کما او را مدعی علیه بدی چون چنین کرد بنی اسرائیل
 بهقتان آمدند و گفتند مرگ آمد اهل کرد که برودند کار او را از این بلیه بجاته پس خدا وحی فرمود بد او که تو از من سوال کردی
 که من حکم واقع را بتواهم کنم و آنکه پیش تو بدی دعوی آمده بود بد مدعی علیه را کشته بود و ما کما او را گرفته بود من حکم کردم که
 بقصاص بد خود او را بکشند ما کما بد خود را از او بگیرند پس بدش در فلان باغ در زبر فلان در خشت مدفونست و با جان او
 را بگو و از یاد کن تا تو را جواب بگویم از او سوال کن که کی او را کشته است پس او گفت که در شبی که در میان بنی اسرائیل گفتند که خدا را
 در این قضیه فرج گرامت فرمود ایشان را با خود برد و بر زمین خشت انداختند که در زمین در میانش رسید از زبر انداختند که لیلی
 پیغمبر خدا و او در کتف کی تو را کشته است گفت فلان در کتف ما کما ما را متضام شد پس بنی اسرائیل رضی الله عنهم داود استقامت
 کرد که حق تعالی بکتاب حکم واقع را از او برد پس حق تعالی فرستاد جبرائیل که بنده کان من در دنیا نایب نماید و حکم واقع را از این
 مدعی گواه بطلب مدعی علیه را سو کند بعد از حکم واقع را بمن گذار که در روز قیامت میان ایشان خواهم کرد و پسند که حق تعالی از حضرت انعام
 محمد باقر منقولست که حضرت داود از پروردگار خود سوال کرد که بکفایتها از قضاها آخرت را که در میان بندهگان خود خواهد کرد
 با و بتا بد پس حق تعالی با وی کرد که آنچه از من سوال کردی احدی از خلق خود را من بران مطلع نکرده ام و سراور نیست که بفرستد کسی
 بان شو حکم کند پس با او بگردد عا کرد پس جبرائیل آمد گفت از پروردگارت چیزی سوال کردی که پیش از تو هیچ پیغمبری این را سوال
 نکرده است حق تعالی کا تو را مستجاب کرد و در اول قضیه که فریاد تو وارد میشود و حکم لغوت را بر تو ظاهر خواهد کرد پس چون
 صبح شد داود در مجلس قضان نشسته بر پیری آمد بچو بیچیتا بود و در دستان جوان خوشه انگوری بود و از پروردگارت پیغمبر خدا
 این جوان داخل باغ من شده است و درختها ناله میخوردند که دست بیخشت من انگور مرا خورده است داو ما جوان گفت که چه میکنی
 ان جوان فریاد کرد که آنچه او میگوید کند که اگر حق تعالی نبود که اگر بحکم آخرت میان ایشان حکم کنی تو بر منی نایب بنی اسرائیل
 متول نخواهی کرد ای داود این باغ از دیدار این جوان بود و اینم بر بیباغ او رفت و او را کتف و جمل فراردم مال او را غضب کرد و در کنار
 باغ دفن کرده است پس شمشیر با جوان بزد که کردن نامر پذیرد از بنده بقصاص بد خود و باغ را تسلیم انجام کن و بگو که چون در فلان موضع
 باغ را بکنند مال خود را بهر و نوازد پس داود بتبرسد و این حکم را موافق فرموده خدا جا کرد و در روایت دیگر منقولست که در حق
 مخصوصه کردند پس داود در کتف و هر چه بر ملک خود گواه گذار پسند پس داود نیز بهر ایت فتنه گفت پروردگارا مرا مانده کرد
 حکم کردن در میان این دو مرد تو حکم کن در میان ایشان پس حق تعالی با وحی فرستاد که هر دو روی بگردان و از آنکه در دست اوست
 و مدعی بزد و کردن او را بر این چون چنین کرد بنی اسرائیل را بدد آمدند و گفتند هر دو گواه گذار پسند و از آنکه در دستش بود حق
 بود که کا و با او باشد و او را از او گرفت و کردن او را بر این حضرت داود بر کتف بسو محرابی گفت پروردگارا بنی اسرائیل نغمه داد
 آمدند از حکمی که فرمود پس حق تعالی فرستاد جبرائیل که او را کتف و دست او بود پیران شخص دیگر را کشته بود و کا و دانید او
 گرفته بود پس هر که از این چنین امور تو را پیش آمد بظاهر شرع میان ایشان حکم کن و از من سوال مکن که میان ایشان حکم کنم و حکم
 مرا بگذار بر روز قیامت و در حدیث صحیح از حضرت صادق منقولست که در عهد داود زنجیری از آسمان او پهنه بود که مردم محاکمه را بنزد
 ان زنجیر میزدند و هر که محق بود دستش بر زنجیر میسپرد و هر که مظلوم بود دستش تهنید و در از زمان شخصی کو مشرب دیگری بود
 و او انکار کرد و ان کو مردار در میان عضا خود پنهان کرده بود پس صاحب مال بنی داود آمد و گفت با او هم بنزد زنجیر حاضر شود
 پس چون بنزد زنجیر رفتند صاحب مال که دست دراز کرد دستش بر زنجیر رسید و چون نوبت امانت بار رسید به صاحب مال گفت که
 این مشام را نگا دار نامم نه دست بر ستم پس دست او نیز رسید چون کو مردار در میان عضا بود و عضا را صاحب مال داده بود و
 چون بنزد زنجیر از ایشان صلوات شد حق تعالی زنجیر را با آسان بر روی خود بردا و که گواه و متم در میان ایشان حکم کن و در عا کرد

حدیث بیان قصص داود علیہ السلام

صفحه
۵۲۵

معتبر بسیار منقولست چون فایده صلوات الله علیه ظاهر شود بحکم داود حکم خواهد کرد بعلم خود و بحکم واقع کوه نخواهد
 طلبد و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر منقولست که روزگاری امیر المؤمنین صلوات الله علیه داخل مسجد شد پس بدید که جوانی از بر
 انحضرت میاید و میگردد و او را دستند او را دستلی میفرماید پس حضرت از او پرسید که جوایب میگوید گفت با امیر المؤمنین
 شرح ماضی حکمی بر من کرده است که میندازم چون استاین جامع بد در مسفر بودند و اکنون برگشتند و دیدم با ایشان نیست
 چون احوال بد خود را از ایشان پرسیدم گفتند هر دو سالی که مال او چه شد گفتند مالی نکذاشت پس ایشان را بنزد شرح
 بر دم شرح با ایشان سوگند فرمود و من میندازم با امیر المؤمنین که دیدم مال بسیار با خود بسفر برده بود پس حضرت امیر
 المؤمنین فرمود که برگردید چون بنزد شرح آمدند فرمود که گوی شرح چگونه میان این کرده حکم کردی گفت این جوان دعوی
 کرد بر این جماعت که بدتم با ایشان بسفر رفتند بر نکت از آنها پرسیدم گفتند مرد پرسیدم که مالش چه شد گفتند ما ندانست
 جوان را که تم کوهی داری گفت نه پس ایشان را قسم دادم حضرت امیر المؤمنین فرمود که بهر حال در چنین واقعه باین نحو حکم
 میکنی والله که در این واقعه حکمی بکنم که کسی پیش از من نکرده باشد مگر داود پیغمبر پس فرمود که ای قنبر هلیوانان لشکر
 بطلب چون حاضر شدند بر سر پای از این جماعت یکی از آنها را موکل کرد پس نظر فرمود پس جماعت گفت چه میکنید
 کان میکنند که من میندازم که شما بیدار این چه کردید که این را ندانم مرد نادانی خواهم بود پس فرمود که اینها را بر آکنده کنید
 هر یک را در پشت ستوا از ستونهای مسجد باز دارد و سرها ایشان بجا خود بپوشانند که بکند بگورانه بینند پس عید
 بن ای رفیع کاتب خود را طلبید فرمود که نامه در دواتی حاضر کن و در مجلس حاضر کن کرد بد و مردم پرورد و انحضرت جمع شدند پس
 فرمود که هر گاه من الله اکبر بگویم شما نیز همه الله اکبر بگویند پس یکی از ایشان را از آنها طلبید و در پیش رو مبارک خود نشاند
 رویش را کشود و فرمود که ای عبدالله اینچه میگوید بنویسد شروع نمود بشوال کردن از او و فرمود که چه روز از خوابت
 خود بیرون رفتی بد را این جوان با شما بود گفت در فلان روز فرمود که در چه مابود گفت در فلان مابود که بکنم
 منزل که رسید بد او مرد گفت در فلان منزل فرمود که در خوانه کی او مرد گفت در خوانه فلان شخص فرمود که چه عرض
 گفت فلان مرض فرمود که چند روز بیمار بود گفت در فلان عده از روز پس احوال او را هر کی سول چه روز مرد و کی در
 غسل دادی او را گفت کرد و کفن او چه چیز بود و کی بر او نماز کرد و کی او را بفرمود و چون حضرت همه را از او سوال نمود او
 جواب گفت الله اکبر فرمود و مردم همه صد تکبیر بلند کردند پس رفقا او جزم کردند که او اقرار کرده است بر خود و بر ایشان
 بگشتن که مردم صد تکبیر بلند کردند پس فرمود که سرور و ابرار را بستند و بر کجا خود بودند و دیگر را طلبید و در پیش
 خود نشاند و رویش را کشود و فرمود که کان میگرددی که من میندازم که شما چه کرده اید و گفت با امیر المؤمنین من یکی از
 آنها بودم و راضی بگشتن او نبودم و اقرار کرد پس هر یک را طلبید و اقرار کردند تا همه اقرار کردند و انمرد را که اول طلبیده
 بود حاضر کردند و نیز اقرار کرد که ما بود را بچوان را که شتم و مال او را بر او شتم پس حکم فرمود مجال خون بر ایشان از بر
 ان جوان پس شرح گفت با امیر المؤمنین بیان فرما که حکم داود چگونه بود فرمود که حضرت داود روز گذشت به حجی از
 اطفال که باز میگرددند در میان خود طفلی را از مسکینندمان الدین یعنی مردی پس از او دان لغفل را طلبید پرسید که
 چه نام دارد گفت مات الدین گفت کی تو را با این اسم مستی کرده است گفت ما در من پس او دان کودک را با خود آورد بنزد
 او و پرسید که ای زن کی این فرزند تو را با این نام مسی کردی بپند که گفت بدش پرسید که چگونه بوده است انزن گفت بد
 این طفل با جماعتی بسفر رفت و این طفل در شکم من بود پس ان جماعت برگشتند و شوهر من بر نکت چون احوال او را از
 ایشان سوال کردم گفتند مرد گفت ما شرح شد گفتند مالی نکذاشت پرسیدم که با او صحبتی کرد گفتند بل گفت که زن
 من ایست است با او بگویند که خواهی بر آید خواه دختر او مات الدین نام کنی پس من پس این سبب این طفل را با این نام نامید
 داود گفت با امیر المؤمنین که خواهی که با شوهر تو بسفر رفتند گفت بل فرمود که زنند اند ما مرد اند گفت زنند اند فرمود
 که پس بیا با من و ایشان را بمن نشان بده پس انحضرت انجماعت را از خوانهای ایشان بیرون آورد با این نحو ایشان حکم کرد
 تا اقرار کردند و مال خون را بر ایشان ثابت کرد پس بعد از ان بان زن فرمود که اکنون نام کن فرزند خود را عاشق
 الدین یعنی زنند شد پس و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر منقولست که خود را که می از ملا نکره را بر او دم صادق منقولست

بل خود
 در بیان حکمی
 شرح ماضی
 حکمی
 جوان

بیان
 حکمی
 جناب امیر
 المؤمنین
 صلوات الله
 علیه
 و آله
 و سلم
 در کتب
 کتب

که حضرت

سنن ابی حمزه و علی

صفحه
۱۲۰

که حضرت رسول فرمود که عمر شریف حضرت را دو صد سال بود و از آنجمله جمله سال مدتی یا شاه ای حضرت بود و پسندید
 حضرت امام محمد باقر منقولست که حق تعالی او را از ملک بردارد و فرستاد و در وادی روحا که میان طایفه و مکه معظمه واقع است پس
 ندا کرد که حق تعالی او را در عالم ارواح که مانند مورچگان بودند پس هر روز آمدند از پشت آدم و مانند مکر عملند تا
 وادی بنیمن حق تعالی فرمود که اینها فرزندان تو اند که از پشت تو بیرون آورده ام که پیمان بکرم از برای خود بیرون کرد کار و از برای محمد
 پیغمبری چنانچه در آسمان از ایشان پیمان گرفته ام گفت برورد کار را چگونه اینها را پشت من کنایش یاد فرمود که ای آدم بصبح
 و قدرت خاف خود هر راد پشت تو جاد آدم گفت برورد کار را چه میخواهی از ایشان در پیمان گرفتن فرمود که انرا میخواهم که در
 معبودت و خداوندت هیچ چیزی را با من شریک نکرده اند و همانند آدم گفت برورد کار را پس کسی که تو را اطاعت کند یا دشمن او چه
 خواهد بود فرمود که او را در بهشت خود ساکن میکنم تا آنکه آدم گفت پس مگر که از ایشان تو را معصیت کند جزای او چه خواهد بود
 فرمود که او را در جهنم ساکن میکنم تا آنکه آدم گفت برورد کار را عدالت کرده در باب ایشان و ایشان را اگر نگاه نداری و توفیق
 ندی اکثر ایشان معصیت تو خواهند کرد پس خدا فرمود بر آدم نامهای پیغمبران و عمرها ایشان را هر چون آدم بنام داد و گذشت
 و عمر او را جمله سال میداد گفت برورد کار را چه بسیار است عمر او و چه بسیار است عمر من برورد کار را اگر من از عمر خود سی سال
 بر عمر او زیاد کنم ایاجاز میخواهی نمود فرمود که بلی ای آدم گفت برورد کار را پس من از عمر خود سی سال بر عمر او افزودم از عمر من
 و بر عمر او اضافه کن پس حق تعالی آنچه چنین کرد چنانچه حق تعالی مفرها بد در قرآن که میگویند خدا آنچه را میخواهد و ایشان را میدهد
 آنچه را میخواهد نزد او است کتاب یعنی کتابی که مادر هر کتاها است و کتابها و بکر از روی آن نوشته میشود پس چون مدتی
 آدم منتهی شد ملک موث نازل شد که تضرع روح حضرت میکند پس آدم گفت ای ملک موث سی سال از عمر من مانده است ملک موث
 گفت آن سی سال را از عمر خود کردی بر عمر او افزودی در روز و در هر روز و در هر روز که حق تعالی نامهای پیغمبران و ذریت تو را بر تو
 عرض میکند آدم گفت ای ملک موث بخاطر هم نمیدانم ملک موث گفت ای آدم ایا تو خود سوال نکردی که حق تعالی برای او داد پس
 و از عمر تو میگذرد پس حق تعالی برای او داد و زبور ثبت کرد و از عمر تو ذکر جو کرد آدم گفت که اگر نوشته در این باب هست حاضر کن
 نامم بدانم و در واقع از خواطر آدم میخواند بود پس از آن روز حق تعالی امر فرمود بنده گان خود را که در قرضها و معاملات خود قبلا
 و نامه بولسند تا از خواطرشان میخواند و انکار نکند در روایت معتبره بکر از حضرت صادق منقولست که بیجا سال اضافه
 عمر را و نمود چون انکار کرد جبرئیل میگفت از فرود آمدند و گواهی دادند نزد او پس راضی شد و ملک موث تضرع روح حضرت
 کرد و در روایت دیگر چنانست که عمر او در جمله سال بود و آدم شصت سال بر او افزود و احادیث در این معنی در باب حضرت آدم
 گذشت و اشکالی چند که بر اینها وارد میباشد و در اینجا مذکور شد علی بن ابراهیم ذکر کرده است که میان زمان موسی و زمان داود
 هشتاد و یک سال فاصله بود و میان داود و عیسی هزار و صد سال فاصله بود **فصل در بیان ترک اولی حضرت**
 داود علیه السلام است حق تعالی او را در آن که و از کرم بناد او داد تا الامانه او آب باد کن بنده ما داد او را که صاحب قوت و
 توانائی بود و بندگی خدا و بندگی او و بیباخ کندی بود پس خدا تا اسقرنا الجبال معه بسبح بالعشی و الا شراق بد
 که ما نتخیر کنیم کوهها که با او تسبیح میکنند در وقت سپین چاشت با بر آمدن افق الطیر مشوره کل که ابواب و سخن
 کرده اند بودیم مرغان را که جمع میشدند تسبیح او هر یک از کوهها و مرغان از برای او رجوع کنند بودند و تسبیح هر کس که او
 تسبیح میکردند آنها که با او تسبیح میکردند شده ناملکه و اقیانه الحکمة و فضل الخطاب محکم گردانیدیم پادشاه او را و خطا
 کردیم با حکمت یعنی پیغمبری را با کمال عقل را و خطاب جدا کنند میان حق و باطل را که همتک بنو الخضم از دستور الام
 ابا آمده است تسبیح تو جز اینها که با یکدیگر مخصوصه منازک کردند نزد او در وقت که بد پور حجاب با خرفه داود بالا رفتند از
 دخل و املی داود فقره منهم چون داخل شدند بر او و پس ترسید از ایشان قالوا لا تخف خصمان بغی بعضنا املی بعضنا فاحکم
 بیننا بالحق و لا تظلم و اهدنا الی سوا القراط گفتند مترس ما و خصمیم بعضی از ما بر بعضی ستمی و زبانی کرده اند پس
 حکم کن میان ما بحق و راستی و جور مکن در حکم و در معنائی کن ما را بر او راست آن هدا حمله تسبیح و تسبیح و تسبیح
 واحده فقال گفتند اینها و غرضی از خطاب بدستی که این بر او در منشا او را نود و نه همیشه است و مرا یک همیشه است پس میگوید
 که ان یک تسبیح را بمن برده و بر من زیادتی میکند و مخاطبه مخصوصه الی قدر الملک لیسوال یفتن الی نعاجه داود گفت تحقیق که ستم

در هر روز که حضرت را از ملک بردارد و فرستاد و در وادی روحا که میان طایفه و مکه معظمه واقع است پس ندا کرد که حق تعالی او را در عالم ارواح که مانند مورچگان بودند پس هر روز آمدند از پشت آدم و مانند مکر عملند تا وادی بنیمن حق تعالی فرمود که اینها فرزندان تو اند که از پشت تو بیرون آورده ام که پیمان بکرم از برای خود بیرون کرد کار و از برای محمد پیغمبری چنانچه در آسمان از ایشان پیمان گرفته ام گفت برورد کار را چگونه اینها را پشت من کنایش یاد فرمود که ای آدم بصبح و قدرت خاف خود هر راد پشت تو جاد آدم گفت برورد کار را چه میخواهی از ایشان در پیمان گرفتن فرمود که انرا میخواهم که در معبودت و خداوندت هیچ چیزی را با من شریک نکرده اند و همانند آدم گفت برورد کار را پس کسی که تو را اطاعت کند یا دشمن او چه خواهد بود فرمود که او را در بهشت خود ساکن میکنم تا آنکه آدم گفت پس مگر که از ایشان تو را معصیت کند جزای او چه خواهد بود فرمود که او را در جهنم ساکن میکنم تا آنکه آدم گفت برورد کار را عدالت کرده در باب ایشان و ایشان را اگر نگاه نداری و توفیق ندی اکثر ایشان معصیت تو خواهند کرد پس خدا فرمود بر آدم نامهای پیغمبران و عمرها ایشان را هر چون آدم بنام داد و گذشت و عمر او را جمله سال میداد گفت برورد کار را چه بسیار است عمر او و چه بسیار است عمر من برورد کار را اگر من از عمر خود سی سال بر عمر او زیاد کنم ایاجاز میخواهی نمود فرمود که بلی ای آدم گفت برورد کار را پس من از عمر خود سی سال بر عمر او اضافه کن پس حق تعالی آنچه چنین کرد چنانچه حق تعالی مفرها بد در قرآن که میگویند خدا آنچه را میخواهد و ایشان را میدهد آنچه را میخواهد نزد او است کتاب یعنی کتابی که مادر هر کتاها است و کتابها و بکر از روی آن نوشته میشود پس چون مدتی آدم منتهی شد ملک موث نازل شد که تضرع روح حضرت میکند پس آدم گفت ای ملک موث سی سال از عمر من مانده است ملک موث گفت آن سی سال را از عمر خود کردی بر عمر او افزودی در روز و در هر روز و در هر روز که حق تعالی نامهای پیغمبران و ذریت تو را بر تو عرض میکند آدم گفت ای ملک موث بخاطر هم نمیدانم ملک موث گفت ای آدم ایا تو خود سوال نکردی که حق تعالی برای او داد پس و از عمر تو میگذرد پس حق تعالی برای او داد و زبور ثبت کرد و از عمر تو ذکر جو کرد آدم گفت که اگر نوشته در این باب هست حاضر کن نامم بدانم و در واقع از خواطر آدم میخواند بود پس از آن روز حق تعالی امر فرمود بنده گان خود را که در قرضها و معاملات خود قبلا و نامه بولسند تا از خواطرشان میخواند و انکار نکند در روایت معتبره بکر از حضرت صادق منقولست که بیجا سال اضافه عمر را و نمود چون انکار کرد جبرئیل میگفت از فرود آمدند و گواهی دادند نزد او پس راضی شد و ملک موث تضرع روح حضرت کرد و در روایت دیگر چنانست که عمر او در جمله سال بود و آدم شصت سال بر او افزود و احادیث در این معنی در باب حضرت آدم گذشت و اشکالی چند که بر اینها وارد میباشد و در اینجا مذکور شد علی بن ابراهیم ذکر کرده است که میان زمان موسی و زمان داود هشتاد و یک سال فاصله بود و میان داود و عیسی هزار و صد سال فاصله بود

در هر روز که حضرت را از ملک بردارد و فرستاد و در وادی روحا که میان طایفه و مکه معظمه واقع است پس ندا کرد که حق تعالی او را در عالم ارواح که مانند مورچگان بودند پس هر روز آمدند از پشت آدم و مانند مکر عملند تا وادی بنیمن حق تعالی فرمود که اینها فرزندان تو اند که از پشت تو بیرون آورده ام که پیمان بکرم از برای خود بیرون کرد کار و از برای محمد پیغمبری چنانچه در آسمان از ایشان پیمان گرفته ام گفت برورد کار را چگونه اینها را پشت من کنایش یاد فرمود که ای آدم بصبح و قدرت خاف خود هر راد پشت تو جاد آدم گفت برورد کار را چه میخواهی از ایشان در پیمان گرفتن فرمود که انرا میخواهم که در معبودت و خداوندت هیچ چیزی را با من شریک نکرده اند و همانند آدم گفت برورد کار را پس کسی که تو را اطاعت کند یا دشمن او چه خواهد بود فرمود که او را در بهشت خود ساکن میکنم تا آنکه آدم گفت پس مگر که از ایشان تو را معصیت کند جزای او چه خواهد بود فرمود که او را در جهنم ساکن میکنم تا آنکه آدم گفت برورد کار را عدالت کرده در باب ایشان و ایشان را اگر نگاه نداری و توفیق ندی اکثر ایشان معصیت تو خواهند کرد پس خدا فرمود بر آدم نامهای پیغمبران و عمرها ایشان را هر چون آدم بنام داد و گذشت و عمر او را جمله سال میداد گفت برورد کار را چه بسیار است عمر او و چه بسیار است عمر من برورد کار را اگر من از عمر خود سی سال بر عمر او زیاد کنم ایاجاز میخواهی نمود فرمود که بلی ای آدم گفت برورد کار را پس من از عمر خود سی سال بر عمر او اضافه کن پس حق تعالی آنچه چنین کرد چنانچه حق تعالی مفرها بد در قرآن که میگویند خدا آنچه را میخواهد و ایشان را میدهد آنچه را میخواهد نزد او است کتاب یعنی کتابی که مادر هر کتاها است و کتابها و بکر از روی آن نوشته میشود پس چون مدتی آدم منتهی شد ملک موث نازل شد که تضرع روح حضرت میکند پس آدم گفت ای ملک موث سی سال از عمر من مانده است ملک موث گفت آن سی سال را از عمر خود کردی بر عمر او افزودی در روز و در هر روز و در هر روز که حق تعالی نامهای پیغمبران و ذریت تو را بر تو عرض میکند آدم گفت ای ملک موث بخاطر هم نمیدانم ملک موث گفت ای آدم ایا تو خود سوال نکردی که حق تعالی برای او داد پس و از عمر تو میگذرد پس حق تعالی برای او داد و زبور ثبت کرد و از عمر تو ذکر جو کرد آدم گفت که اگر نوشته در این باب هست حاضر کن نامم بدانم و در واقع از خواطر آدم میخواند بود پس از آن روز حق تعالی امر فرمود بنده گان خود را که در قرضها و معاملات خود قبلا و نامه بولسند تا از خواطرشان میخواند و انکار نکند در روایت معتبره بکر از حضرت صادق منقولست که بیجا سال اضافه عمر را و نمود چون انکار کرد جبرئیل میگفت از فرود آمدند و گواهی دادند نزد او پس راضی شد و ملک موث تضرع روح حضرت کرد و در روایت دیگر چنانست که عمر او در جمله سال بود و آدم شصت سال بر او افزود و احادیث در این معنی در باب حضرت آدم گذشت و اشکالی چند که بر اینها وارد میباشد و در اینجا مذکور شد علی بن ابراهیم ذکر کرده است که میان زمان موسی و زمان داود هشتاد و یک سال فاصله بود و میان داود و عیسی هزار و صد سال فاصله بود

در هر روز که حضرت را از ملک بردارد و فرستاد و در وادی روحا که میان طایفه و مکه معظمه واقع است پس ندا کرد که حق تعالی او را در عالم ارواح که مانند مورچگان بودند پس هر روز آمدند از پشت آدم و مانند مکر عملند تا وادی بنیمن حق تعالی فرمود که اینها فرزندان تو اند که از پشت تو بیرون آورده ام که پیمان بکرم از برای خود بیرون کرد کار و از برای محمد پیغمبری چنانچه در آسمان از ایشان پیمان گرفته ام گفت برورد کار را چگونه اینها را پشت من کنایش یاد فرمود که ای آدم بصبح و قدرت خاف خود هر راد پشت تو جاد آدم گفت برورد کار را چه میخواهی از ایشان در پیمان گرفتن فرمود که انرا میخواهم که در معبودت و خداوندت هیچ چیزی را با من شریک نکرده اند و همانند آدم گفت برورد کار را پس کسی که تو را اطاعت کند یا دشمن او چه خواهد بود فرمود که او را در بهشت خود ساکن میکنم تا آنکه آدم گفت پس مگر که از ایشان تو را معصیت کند جزای او چه خواهد بود فرمود که او را در جهنم ساکن میکنم تا آنکه آدم گفت برورد کار را عدالت کرده در باب ایشان و ایشان را اگر نگاه نداری و توفیق ندی اکثر ایشان معصیت تو خواهند کرد پس خدا فرمود بر آدم نامهای پیغمبران و عمرها ایشان را هر چون آدم بنام داد و گذشت و عمر او را جمله سال میداد گفت برورد کار را چه بسیار است عمر او و چه بسیار است عمر من برورد کار را اگر من از عمر خود سی سال بر عمر او زیاد کنم ایاجاز میخواهی نمود فرمود که بلی ای آدم گفت برورد کار را پس من از عمر خود سی سال بر عمر او اضافه کن پس حق تعالی آنچه چنین کرد چنانچه حق تعالی مفرها بد در قرآن که میگویند خدا آنچه را میخواهد و ایشان را میدهد آنچه را میخواهد نزد او است کتاب یعنی کتابی که مادر هر کتاها است و کتابها و بکر از روی آن نوشته میشود پس چون مدتی آدم منتهی شد ملک موث نازل شد که تضرع روح حضرت میکند پس آدم گفت ای ملک موث سی سال از عمر من مانده است ملک موث گفت آن سی سال را از عمر خود کردی بر عمر او افزودی در روز و در هر روز و در هر روز که حق تعالی نامهای پیغمبران و ذریت تو را بر تو عرض میکند آدم گفت ای ملک موث بخاطر هم نمیدانم ملک موث گفت ای آدم ایا تو خود سوال نکردی که حق تعالی برای او داد پس و از عمر تو میگذرد پس حق تعالی برای او داد و زبور ثبت کرد و از عمر تو ذکر جو کرد آدم گفت که اگر نوشته در این باب هست حاضر کن نامم بدانم و در واقع از خواطر آدم میخواند بود پس از آن روز حق تعالی امر فرمود بنده گان خود را که در قرضها و معاملات خود قبلا و نامه بولسند تا از خواطرشان میخواند و انکار نکند در روایت معتبره بکر از حضرت صادق منقولست که بیجا سال اضافه عمر را و نمود چون انکار کرد جبرئیل میگفت از فرود آمدند و گواهی دادند نزد او پس راضی شد و ملک موث تضرع روح حضرت کرد و در روایت دیگر چنانست که عمر او در جمله سال بود و آدم شصت سال بر او افزود و احادیث در این معنی در باب حضرت آدم گذشت و اشکالی چند که بر اینها وارد میباشد و در اینجا مذکور شد علی بن ابراهیم ذکر کرده است که میان زمان موسی و زمان داود هشتاد و یک سال فاصله بود و میان داود و عیسی هزار و صد سال فاصله بود

بازنظر
جزا و

که

در بیان تکلیف و حصر آن و عیبه و اقسام آن

گفته است بر تو که سوال کرده است عیبه تو را که با پیشها خود ضم کند و آن کثیر از اهل طهارت است یعنی بعضی علی بعضی لا الدین منوا و علی و انما
 و قلمه نام و بدستی که بسیار از شرکاستم میکنند بعضی از ایشان بر بعضی مکرانها که ایمان آورده اند و عمل ثابت کرده اند و بسیار میکنند
 ایشان خطن با و اما افتاده است غفرده و خورا که او اناب کما کرد و داود که ما او را امتحان کردیم با این کوه و پیش قلب مرزش کرد و از چرخه
 خود و بهر دین افتاد و انابه و توبه و بازگشت کرد و بسو خدا و از حضرت امام محمد باقر منقولست که مراد از کمان در اینجا عالم است یعنی تقیه است
 که خدا او را امتحان کرد و غفرنا له ذلك و ان لم ندرنا لزیغ و حسن ما پس از این از برای او این را و بدستی که ستاورد و از نزد منافق
 منزک و بازگشت نکویار او را تا جلنا الخلیفه فی الارض ای داود بدستی که کردیم ما تو را جان بشن خود در زمین فاحکم بین الناس
 با حق این حکم کن در بیامردم راستی و لا تتبع الهوی فیضلك عن سبیل الله و پیرمکن خواهش نفس خود را پس گمراه کند تو را از راه خدایک
 الذین یضلون عن سبیل الله لم عذاب مثله بما استوا و اوتوم الحیاب بدستی که آنها گمراه میشوند از راه خدا ایشان راست خدا سخت
 بفرموده گویند ایشان در حساب و او صلی بن ابراهیم بسند حسن از حضرت صادق منقولست روایت کرده است که چون جنات مقدس
 از وی دعا شنیدند حضرت او را داخل غه خود کرد و این در زمین و در بر او نازل کرد و این دو وسیله کرد و کوهها و مرعا که با او
 تسبیح بگویند شش آن بود که چون حضرت او را از نماز فارغ میشد و در این سخن بر میخواست حد تسبیح و تهلل و تکبیر الهی میکرد و
 مدح میکرد بیک از پیچیدگان گذشته را و فضایل و افعال پسندیده ایشان را یاد میکرد و شکر و جفاوت و صبر کردن ایشان را یاد
 مذکور میشاخت و حضرت او را یاد میکرد پس او را مناجات کرد که پروردگارا بر پیچیدگان ثنا کردی و در من ثنا کردی حق تعالی
 و حق فرستاد پس او که ایشان بنا کردند که ایشان را امتحان کردم و مبتلا کردم و صبر و شکیبائی کردند و این سببنا و مدح
 ایشان کرده ام داود گفت پروردگارا من نیز مبتلا گردان و امتحان فرمائنا صبر کنیم و بددیده ایشان بریم حق تعالی فرمود که ای داود
 اخبار کردی بدار بر غایت آنها را امتحان کردم و صبر نکردم و تو را خبر میکنم و امتحان میکنم آیتلای من در فلان روز از فلان مالان
 فلان سال بر تو وارد خواهد شد و عادت او و چنان بود که بگردن مجلس دیوان و نشن و حکم میفرمود در میان و بگردن خود را
 فارغ میکرد ایند برای عبادت خدا و بپروردگاد خود خلوت میکرد چون آن روز شد که حق تعالی او را عده ابتلا فرموده بود
 خود را شد بد ترک کرد و در محراب خود خلوت کرد منع کرد مردم را کسی بنزد او نرود تا گاه مرغی نهد که در پیش او فرود آمد
 بالک آن مرغ از مردم سبزی بود و پاهای آن از باقوت مرغ و سره منقادش از مردان بدتر بود پس آن مرغ بسیار خوش آمد و او را
 فراموش کرد حال خود را برخواست که از بگردن پس آن مرغ پروراد کرد و در دیوارهای که در میان خانه داود و خوانها و در با درخت
 بود داود و در پارچه بکنی فرشته بود چون داود بر دیوار بالا رفت که مرغ را بگیرد تا گاه نظر او بر زن او و پاد افناد که نشسته
 بود غسل میکرد چون سابه داود را بدو نگاه کرد و با خود را بر بدن خود افشاند و بدن خود را بوی خود پوشاند و داود فریخته
 زن او را برگردید بجز این خود برگشت و از حال خود که داشت آفتاب نوشت سپاس خود که بفلان موضع پرورد بچند و نابوت
 میان لشکر خود و لشکر دشمن خود بگذارد و نوشت که او را پیش تابوت بردند که جنک کند پس سه سال را داود او را باز
 پیش تابوت فرستاد او کشته شد پس را نوشت و ملک از سقف خوانه بنزد داود آمدند بصوت دو مرد برافعه و در پیش رو
 او نشنند و داود ترسید از ایشان پس گفتند من ما را فرعه داریم این برادرم من نودونه پیش دارم و من یک پیش دارم
 میخواهد یک پیش مرا بگیرد و با کوسفندان خود ضم کند و بر من ظلم میکند و بقره و جبین میخواهد که انرا از من بگیرد و در انوقت
 داود نودونه زن در خوانه داشت از زن نکاحی و کنیزان پس داود گفت که ظلم بر تو کرده است که خوالت که کوسفندان
 تو را بگیرد و با کوسفندان خود ضم کند پس آن ملک بگریه مدعی علیه بود خندید گفت خود پرورد حکم کردی و او گفت
 معصیت خدا کرده و من خندیده ام تا ما با بد شکست چون ایشان را سامان رفتند داود یافت که حق تعالی ایشان را برای
 نسیبه او فرستاد بود پس چهل روز نسیبه افناد و میگردد بستانه بغیر از وقت نماز سر از سجده بر زمین داشت تا آنکه پیشانی نورانی
 مخرج شد خون از دیدگاه مبارکش جاری شد بعد از چهل روز حق تعالی او را ندا کرد که ای داود چیست تو را که این قدر گریه
 میکنی یا کرسنه که تو را اطعام دهم یا نشسته که تو را ایام باغی با بی که تو را بسو شام با ترسانی که تو را این قدر داود گفت
 پروردگارا چگونه ترسان نباشم و کرده ام آنچه میگردد و میدانم که تو قادر و مستکاران را نمیکد و پس حق تعالی او را و حق کردیم
 ای داود توبه کن داود گفت پروردگارا چگونه توبه من مقبول شود و صاحب حق زندگانی است که از او برآمده تو خود بطلبم حق تعالی

در بیان تکلیف و حصر آن و عیبه و اقسام آن

در بیان تکلیف و حصر آن و عیبه و اقسام آن

خلمه

در بیان اولی حضرت ابی عبد الله

مجلس
۵۲۱

پیغمبر

پیغمبر است که در این کتاب
 در بیان اولی حضرت ابی عبد الله
 در بیان اولی حضرت ابی عبد الله

در بیان اولی حضرت ابی عبد الله
 در بیان اولی حضرت ابی عبد الله

مجلس
۵۲۱

برمود که بر بنده قبر او دریا نا اورا برای یوننده کم و سوال کن از او که پیشد بر تو نام تو را بیا مرزم داود گفت پروردگار اگر
 نخواست چه کم فرمود که سوال میکنم که تو را پیشد پس داود روانه شد بجانب قبر او و پایشکرت و تلاوت زبور میکرد و چون از حضرت
 تلاوت زبور میدوید هیچ سنگ و درخت و کوه و مرغ و درنده نمماند مگر آنکه با او هم او از میشدند پس بر اقبال رفت تا بگویند
 که در آن کوه غار بود که در آنجا عابدی بود که او را خوقبل بگفتند چون خوقبل سدا گوهرها و جانوران را شنید دانست که داود
 میباشد گفت این پیغمبر گناه کار است چون داود بنزد آن غار رسید گفت ای خوقبل از رضت میدی که بنزد تو بیایم گفت نه زیرا که
 تو گناه کار پس گریه داود زیاد شد و حق تعالی فرستاد کبوتر خوقبل که ای خوقبل سر زش کن داود را بچنگ او از زمین عاقبت طلب
 که اگر تو را بخوبی بکنم تو بنی گناه خواهی کرد پس خوقبل برخواست دست او را گرفت و بسو خود برد پس داود گفت که ای خوقبل هر که
 قصد گناه کرده گفت نه پرسید هرگز تو را چیزی حاصل شده است از جناتی که میکنی گفت نه پرسید که هرگز قبل بدینا کرده که
 خواسته باشی که از شهوت لذت بگیری چیزی اختار کنی گفت بل گناه میکنم چه چیزی در دل من بد میاید داود گفت که
 هر گاه تو را چیزی عارض شود بجز چیزی علاج آن میکنی خوقبل گفت داخل رخنه کوه میشوم و از آنچه در آنجا هست عبرت بگیرم پس
 داخل آن رخنه شد تا گاه در بدستش از آهن گذاشته است بر روان سخت کله کله شده است و استخوانها پوسیده و پخته است و در آنجا
 نوعی دبد که در آن لوح نوشته بود که منم از وی پیر شلم هزار سال پناه شاهی کرده ام و هزار شهر بنا کرده ام و هزار دختر را
 بکارن بردم و آخر کار من این شد که خاک نهالی من کرد بد و سنگ بالش ز پر سر من کرد بد ما را و کرمهاها بجان و جان
 من شدند پس هر که مرا بر اقبال ببیند فریب نیا خورد پس داود از آنجا گذشت و رفت بنزد قبر او را و او را صد از جواب
 نماید و با او دیگر او را ندا کرد و جواب نداد و در مرتبه سیم او را گفت ای پیغمبر خدا چکار کردی که مرا از شاد و سرور که دادم
 با تو و در گنبدی او را با مرا بیا مرز و گناه را بپوش پس حق تعالی فرمود که ای داود بر او ظاهر کن که چکرده و از او امرزش طلب
 پس باز سه مرتبه او را ندا کرد تا جواب گفت پس داود گفت ای او را من چنین کاری کرده ام او را گفت پیغمبر این چنین کار
 میکنند چون بگو او را ندا کرد خوب نشنیدی داود فرمود پس افتاد بگریه و زاری پس حق تعالی فرمود که از فرمودی که احدا
 مراتب هستند که پرده بردار تا او را با فرودس بابه ببند چون پرده برداشتنند او را با در و سر داد بد پرسید که این چشمان
 برای چیست که گناه داود را بخشد او را با گفت پروردگار او را گناه او را بچشمم پس داود بگویی اسرا قبل مرگش و بعد از آن گناه
 از نماز فایده میشد و ز بر او برخواست و بعد شگفتا میگفت و بر پیغمبران تمام میکرد و بعد از آن میگفت که داود پیش از آنکه چنین
 و چنان فضیلتها داشت پس او را بچشمم شد پس حق تعالی فرمود که ای داود گناه تو را بچشمم تنک گناه تو را بر بنی اسرا قبل از
 لازم میکردی فرمود که برای آنکه چون اراده عمل کردی بر توانکار نکردی پس بعد از آن زن او را با ما را میخواست حضرت
 سلمان از او پرسید از حضرت امام محمد باقر روایت کرده است که او را با کشته شد و بعد از توبه داود فرستاد او را طلبید بعد
 از آن مدتی شد و زنده بود و بعد از آن فوت شد و بعد از فوت او در آن وقت که او را خواست مؤلف گوید که این قصه نیز از جمله
 قصههاست که متمسک با آنها شده اند چنانچه گناه نبی پیغمبران میکنند اهل سنت ابعان این قصه را با آنچه نقل کرده اند که
 در این روایت مذکور شد بعضی از این شیع نیز نقل کرده اند چون سابقا دانستی که ضری بن شیبه است حضرت پیغمبر از آن
 گاهان پس باید که بعضی از جای این روایت محمول بر تفسیر باشد چنانچه معتبر از ابو بصیر منقولست که گفت که بحضرت صادق
 عرض کردم که چه میفرمایید در این باب او در زن او را با میگوید فرمود که آنها را عامه افرا کرده اند بر حضرت و در
 حدیث موثق دیگر منقولست که حضرت فرمود که اگر دست بنیام بر کسی که گوید که داود دست بزنی او را گذاشته است او را داد
 خواهم زدی یکی برای بخش گفتن و یکی برای ناسزا به پیغمبر خدا گفتن و همین مضمون را عامه نیز از حضرت امیر المؤمنین روایت کرده اند و
 بر مذمت شیعه بعضی از مخالفین که بنویز گناه نسبت به پیغمبران میکنند خلافت است غفار حضرت داود از برای چه بود و افتنان
 و امتحان خدا نسبت با وجه بود در این مقام چند چه گفته اند اول آنکه استغفار برای گناه نبود بلکه برای نذر دلخوشی شکستگی
 نزد حق تعالی بود دوم آنکه او را پانوی خواستگار کرده بود و داود بعد از او را خواستگار کرد و او را باین نداشت و داود خود در
 داشت و اولی آن بود که از آن را برای او را بکنار در چون چنین نکرد حق تعالی او را باین مکره معایبه فرمود سیم آنکه داود را در آنجا
 فرستاده بود چون خبر شهادت او را رسید بسپاه معان اثر شد با معان آنکه دانست که زن مقبول ناند او را خواهد خواست و این کرم

در بیان اولی حضرت ابی عبد الله
 در بیان اولی حضرت ابی عبد الله

مجلس
۵۲۱

در بیان آداب و خصلت حضرت زین العابدین

بود که مناسبان آن حضرت نبود اما موجب گناه نبود پس خدا و ملک را برای نسیب آن حضرت فرستاد چهارم آنکه در شخص ملک
 نبودند بلکه در زمان بودند و برای ضرر رسانیدن با آن حضرت مداخله بودند و چون دست نسیب یافتند این مراضه را بعد از خود تلقا
 کردند و او را با ایشان گمان برد که در زند و خواسته که ایشان را از آن کند پس از گمان خود که ترک اولی بود استغفا کرد و مشغول
 ایشان نشد بجز آنکه معاشرت الهی نسبت با او برای آن بود که چون مدعی دعوی خود را گفت پیش از آنکه مدعی علیه سوال نماید
 که بر تو قسم کرده است غرض آن حضرت آن بود که اگر راسته بگوئی بر تو قسم کرده است اولی آن بود که پیش از آنکه از خصم او جواب
 دعوی را بشنود این را نکوبد برای این ترک اولی استغفا نمود چنانچه پسند منقول است که علی بن الحکم در مجلس امامان از حضرت آن
 رضا از این آيات سوال نمود حضرت فرمود که علیا شما در این باب چه میگویند علی بن الحکم گفت که میگویند که وقت را در غم
 خود نماند مگر ناگاه شيطان نزد او بصوت شکوت بنویس مرغی از مرغها پدید آمد پس او در نماز خود را قطع کرد و خواست که مرغ را
 بگیرد پس مرغ میان خوانه رفت و او نیز از بی انداختن مرغ پرواز کرد و بر بام خوانه نشست و او نیز بر بام بالا رفت پس مرغ بخوانه
 او را بالبر حنان رفت و او در مشرف شد بخوانه او را ناگاه نظرش بر زن او را افتاد که غسل میکرد و برهنه بود همین که دید
 او را از محبت او سقران شد و او را با بعضی از جنکها فرستاده بود پس نوشت بسر کرد همان لشکر که مقدم دارا و او را پیش روی
 لشکر خود چون او را مقدم داشتند فتح کرد و بر کافران غالب شد چون این خبر بداد و رسید غمگین شد بسیار دیگر نوشت که او را
 نابوئ مقدم کردن در جنگ چون چنین کرد و او را با شمشیرش زود زن او را نکاح کرد چون حضرت امام رضا این قصه را این
 وجه شنیع از علی بن الحکم استماع نمود دست مبارک را بر پیشانی خود زد و گفت انا لله وانا اليه راجعون شایسته است که بعد از این
 پیغمبران خدا را با آنکه نماز خود را سبب شمارد و برای مرغی نماز را قطع کرد و با آنکه عاشق زن مردم شد و با این سه شوهر او را کشت یک
 علی بن الحکم گفت پارسول الله پس گناه او چه بود حضرت تمام مراضه فرمود که داود گمان کرد که حق تعالی از او نافرین است پس
 در ملک داخل فرستاد که از دیوار غرقه او بالا رفتند و چون بنزد او رفتند و مدعی دعوی خود را نقل کردی چنانچه حق تعالی با او فرموده است
 حضرت را و در مبادرت نمود و پیش از آنکه از دیگری بد پرسد که آنچه او در حق تو میگوید راست است یا نه و پیش از آنکه از مدعی گناه
 دعوی او بطلد فرمود که بر تو ظلم کرده است که کوسفند تو را خواسته است که با کوسفندان خود قسم کند پس این ظاهر ترک اولی بود که
 در حکم کردن از آن حضرت صادر شدند آنچه شما میگویند با آنست که حق تعالی بعد از آن میفرماید که ای داود ما تو را خلق کردیم تا
 در زمین پس حکم کن در میان مردم بحق پس علی بن الحکم گفت ما بن رسول الله پس قسمتها و او را با چه بود فرمود که در زمان داود مقرر چنین
 که زنی که شوهرش میباید با کشته میشد دیگر شوهر نمیگرفت و اول کسی را که حق تعالی برای او مقرر کرد زنی را که شوهرش کشته
 شده باشد بخواند داود بود چون او را با کشته شد و عدل زن او منقض شد حضرت او را زن او را خواست این معنی بود و او را کزن
 آمد که داود اول مرتبه این حکم را در باب و جهه او جاری کرد ایند **مؤلف** گوید که منسوخ شد حکمی در زمان غیر پیغمبران اولوالعزم
 علیه السلام خلاف مشهور است ممکن است که حضرت موسی خیر زاده باشد که این حکم نامان داود خواهد بود و بعد از آن حکم دیگر
 خواهد بود یا آنکه نسخی کلی مخصوص زمان پیغمبران اولوالعزم است استعاذک الله که در بعضی از احکام جزئیه در زمان غیر پیغمبران
 دیگر منسوخ تواند شد بدانکه این بعضی از وجوهی است که در این قصه گفته اند و وجه آخر که مؤلف حدیث است بهتر است و جوهرت سایر وجوه
 در کتاب چهار الانوار بیان کرده ام و بجای باید دانست که از پیغمبران کما صادر نمیشود و لیکن چون نهایت مرتبه کمال انشاقریب و انوار
 و نذکر و شکتی و انکار است این معنی صدق در جمله مخالفی حاصل نمیشود لهذا حق تعالی آنرا در میان خود را میگذارد که مگر وی
 با ترک اولی ایشان صادر کرد تا بعین الیقین بدانند که امثال ایشان از سایر خلق بصمت ناپسند با نیست در جات کمال ایشان
 سبحانی است پس بعد از این معنی در مقام توبه و انابه و نذر و انکسار و این معنی موجب مزید محبت قریب کمال است و معلوم در
 ایشان کرد و در مرتبه ایشان با ضحاک مضا عفر زاده از پیش از صد رابن معنی از ایشان کرد لهذا حق تعالی ایشان خطاب فرمود که بدر
 بندگانی مرا تو بر این تسلطی فلانکه مگر آنها که متابقت تو میمانند از کفران دنیا که اگر کاهی نیفتد ایشان را اندک لغزشی بفرماید
 بزود الحافشها شامل حال ایشان کرد بلکه بزعم انفس شیطان درجات ایشان رفیع تر و مراتب عزب و محبت ایشان فرزون تر و مشهور و جبار
 در قصه دم سفوا بلکه ادم نافرمانی کرد و کرامت شد پس خدا او را بر کزید و توبه او را قبول کرد و درجات معرفت قریب و اولی هدی
 نمود و در این قصه بعد از صد ران امر از داود میفرماید که او را امر ندیدم و او را نیز ما قریب من لک جوارک هست باز کشت شکو بگوینا

مغنی
۱۲۰۹

در بیان آداب و خصلت حضرت زین العابدین
 در بیان آداب و خصلت حضرت زین العابدین
 در بیان آداب و خصلت حضرت زین العابدین

در بیان آداب و خصلت حضرت زین العابدین
 در بیان آداب و خصلت حضرت زین العابدین
 در بیان آداب و خصلت حضرت زین العابدین

۷ بخود

۲ وضع

دارد

در بیان وجه ایستادگی حضرت زکریا

محدث
۲۱۳

حضرت زکریا و یوسف

دارد و بعد از آن او را خطاب خلافت جانشین خود در زمین فرمود و اگر در این معنی اندک تفکر نمائی بعقل مستقیم حکمها را می بینی
 سلطان و توبین شایسته و نضر انسان بر تو ظاهر میشود بسط ظاهرت که از تکاب تو را ولی که موجب سپسید سال تضریح و آزار
 کردن شود در نگاهداری صلاح او و اگر بظاهر او را از هشتاد و نهمین مرتبه که ندانم تا توبه و انابه و تضرع او را در هشتاد و نهمین مرتبه
 و محبت و معرفت بخدا داخل کردند بهر نظری که از دیده مبارک او بخت شد در باغها محبت و قرب و مسوومها با او آمد و در بیان این
 معرفت و انواع ربا چنین دلون کلهها شاداب کردند و هر چه که کشید خرم و زکاه صد هزار نگاه عامی مجرم کردند و هر ناله چندین
 لیل از در کافرت و جلالت بانی شنیدند هر اندوهی سر پاید شاد ابدی برای خود کرده می مهابا کردند و هر مردی که از دیده
 در پادشاهان بارید در شاهان و نواح غرض کرد بدست هر سرشک خونین که بر وجه محبت کزین او روان کردید مانند لعل ابدار را کلیل
 رفتن از بیای مجتهد و یکم نفضل انسان بوملک اینست و کمال مرتبه محبت معرفت غالباً بدون این مرتبه نشود و اگر تورا اولی
 نباشد نیز معربان را در هر تنی حال پامشقل شد از درجه قریب مؤنت و متوجه شدن با مروضه و تبه هدایت خلق و معاش
 با ایشان با ارتکاب بعضی از لذات حلال چون بر تبه اولی عود میفرمایند در درگاه عالم الاسرار بعد از آنکه البتاه بان
 افتقار و اعتدال میکشایند نسبت کاهان بزرگ و جرمها عظیم بسبب این نخله حومان چون بخود میدهند چنانچه در مشایخ
 انبیا و مرسلین و ائمه طاهرین خصوصاً حضرت سید الساجدین صلوات الله علیهم جمعین ظاهر است در این مقام سخن بسیار است
 مجال عرضت که معنی از کت و عطفها فاضل است هر که از این دریا عطره چیده است یا از حقیق محنوم محبت بهره بکام جانش
 رسیده است از نشا و قوت متجانسی بافته است از ساحل دریا محبت دامنی تر کرده و از مرتبه زاهدان خشک اندکی برتر نشسته
 با اندکی جلاوت آب شود که به محبت با یافته است با چاشنی ای به توبه کاران راست نخله است قدر این محقق با میداند و نشانی
 در حق با میباید میداند که ناشر نمند دادونه از نواد سر و دانست بلکه از ناله شورانگیر هر آن رجم دور است و میفهمد که دلروانی
 و زبانی دوداه مجرماً از امید اری امرش خداوند معبود قبول کننده هر خطا کار مردود است چنانچه بسند معتبر از حضرت یسین
 الحقیق و مرئی الخلاق جعفر بن محمد الصادق صلوات الله علیه منقول است که هیچکس که به نکره مثل سه کس آدم و یوسف و داود و داود و داود
 پس چون او را از هشتاد و نهمین مرتبه که سرش در درگاه آسمان بود و انقدر کربت که اهل آسمان از کربت
 او مناد شدند بگو تعاشکا پت کردند پس خدا قاتم او را کوتاه کرد و ایند اما داود پس انقدر کربت که کجا از آب به اش رو شد و بوی
 باه آتش با او میشو و اما یوسف انقدر بر مفارقت بعقوب کربت که اهل زندان از کربت او شاد شدند پس با ایشان صلح کرد
 که بگر و ز کربت کند و بگر و ز ساکت باشد **و استیسی** در بیان وجه ایستادگی حضرت زکریا که در تبه و حکمها است که از آن
 جناب بظهور رسیده و بعضی از نواد را حوال انحضرت بسند معتبر از انحضرت منقول است که زبور در شب هجدهم ماه مبارک رمضان
 بر حضرت داود نازل کرد که از حضرت سول منقول است که زبور یکی نوشته که بر انحضرت شد و در حدیث معتبر از حضرت صادق
 منقول است که حق تعالی میفرمود که ای داود جز تو را چنین نهای بنم گفت از برای یقین تو از مردم دور کردم و از ایشان
 نیز از من دور کردی فرمود که جز تو را چنین ساکت می بنم گفت زس تو مراد رسید که توبت بعد فکند است فرمود که جز تو را فقیری
 بنم و حال آنکه مال بسیار بود ادم گفت تمام بحق نعمت تو مراد فقیر گردانیده است فرمود که جز تو را چنین در نذل و شکستگی بنم
 گفت از عظم جلال تو که بوضف و بنیاد من نزد تو دلیل گردانیده است و سر او را است شکستگی نزد تو است و قای من خو تعالی
 فرمود که پس مرده باد تو را بفضل زیادتی از جانب من چون بنم من اتی از برای تو مهتاست آنچه خواهی یا مردم مخلوط باش و بطریق
 ایشان با ایشان سلوک نما اما از اعمال بلیه ایشان اجتناب کن تا بیای آنچه خواهی از من در روز قیامت در بهشت بگر فرمود
 که حق تعالی بدو وحی نمود که ای داود بمن شاد باش و پس و پیام از لبت بیاید بر از گفتن من نعم کن که بر تو خالی میکنم خواننده دنیا
 رفاتع اولت خود را مقرب بگر نام برستم کاران و در حدیث معتبر بگر فرمود که حضرت سول فرمود که خداوند عالم با او وحی
 کرد که بسودا و در چنانچه افتاب نکل نیست بر هر که در بر توان بنشیند چنانچه در حدیث من نکل نیست بر هر که داخل رحمت من شود و چنان
 طهره و قال بدین چنین ساند کسی را که از آن پروا نکند هم چنین بجات بنیابند از فتنه و بلیه آنها که نظیر یغالی بد میکنند چنانچه نزد
 مردم بسوم در روز قیامت متکبر اند در چند حدیث حسن معتبر از انحضرت منقول است که حق تعالی میفرمود که بسودا در که بدست
 بنده از بندگان من چند سپا و رند هشت خود را بر او مباح میکرد نام داود گفت پروردگارا از حنه کدام است فرمود که آنست

فانلة
چند انشی
میکنند که آنکها
که از آب به اش
رو شد

ساکت گردانید
ش فرمود که جز
او را در نعمت شکتی
بنم گفت که محبت
تو پی

نوافس
کنند که در
چنین روز
مرد درون
خیمه

که بنده

نار زهر

در بیان وجه تسمیه و نام گذاری

که بنده مؤمن مرا شاکر دانید که چه بیکدانه خرم باشم پس با او دگر گفت سزاوار است کسی را که تو را بشناسد آنکه امید خود را از
 قطع نکند پس بعد معتبر از امام محمد باقر منقولست که حضرت ابودبیرت سلیماً علیها السلام گفت که این فرزندان زهار که بسیار
 در بیابانها راندند و زقیامت فقیر و تنگ دست بگردانند این فرزندان بر تو یاد بسیار گواموشی مگر از چیزی که دانی که خیر تو در گفتن
 است درستی که یک پیشمالی که بر تو اموشی میباشد بهتر است از پیشمالتی که در دستهاست سخن گفتن میباشد این فرزندان اگر سخن گفتن
 از فقر باشد سزاوار است که خوامووشی از طلا باشد و در حدیث معتبر بگردید که در حرکت از او در نوشتار است که این فرزندان
 چگونه بدایت بگردانند سخن سکونی و خود از خواب غفلت بیدار شده این فرزندان دم دل تو صیغ کرده است با تساوت و خراموشی کار
 عظمت پروردگار خود اگر عار بود بطن جلال پروردگار خود هر چه پیوسته از عذاب و تبهسان و از برای حدتها امیدواری
 بودی و ای بر تو چگونه یاد بکنی خود را و نهانی خود را در آن مکان و حشمتشان و پسند معتبر از حضرت سول منقولست که حق
 تعالی می نمود سجود او که ای داود هر دست که بنده خسته بنزد من می آورد در روز قیامت من او را بسبب آن حسنه حاکم میگردد
 هر چه پیشتر خواهد بود پس در کار او دگر گفت پروردگاران کدام بنده است فرمود که آن بنده مؤمن است که سعی کند در حاجت برسد
 مسلمان خواهد که آن حاجت برآورده شود خواه نبود و خواه نبود و در روایت معتبر منقولست که در تفسیر قول حق تعالی که
 کتابی از یزید من بعد الذکر ان لایض برها عبادی الصالحون که مراد است که بتحقق که ما نوشتیم در زبور بعد از آنکه در سابر
 کتابها پیغمبران دیگر نوشته بودیم که زمین بر ما عبادی الصالحون که مراد است که بتحقق که ما نوشتیم در زبور بعد از آنکه در سابر
 انحضرت اند فرمود که در زبور چنین ها و قیام بنده است مشتمل است بر تحمید و تعظیم ذکر خدا و دعا و در حدیث معتبر از حضرت
 صادق منقولست که حق تعالی می نمود سجود او که بقوم خود پوسان که هر بنده که من او را با امر مامور گردانم و اطاعت من
 بکند البته بر من لازم است که او را یار کنم بر طاعت خود و اگر از من حاجتی بطلبد با و عطا کنم و اگر مرا بخواند و واجبات کنم و اگر
 از من طلب نکاهدت کند و مرا حفظ کند و اگر هیچ خلق با او در مقام کبیر مگر باشند در کبیر هم از او بگویم و در حدیث معتبر دیگر
 فرمود که حق تعالی فرستاد سجود او که بدوستی که بندهکان من با یکدیگر دوستی میکنند بزبانها و شفیع میکنند بدو و ظاهر
 میگردد این عمل بگوید برای دنیا و دنیاویان میکنند در دعا خود فریب دخل را و در حدیث دیگر منقولست که خدا وحی نمود سجود او
 که مراد کن در ایام شاکر و نعمت است جا کرد نام دعا تو را در ایام بلا و شدت فرمود که ای داود مرا دوستی از و محبوب گردان
 بسو خلق من با و دگر گفت پروردگاران من تو را دوستی نمودم پس چگونه تو را دوستی گردانم تو فرمود که یاد کن نعمت مرا تو را نشان
 نامراد دوستی دارند در حدیث معتبر از حضرت صادق منقولست که در حرکت از او نوشتار است که بر عاقل لازم است که عاقل باشد بزبان خود
 و لعل زمان خود را بشناسد پیوسته متوجه اصلاح نفس خود باشد زبان خود را از لغو و بیفایده نگاه دارد و در حدیث معتبر دیگر فرمود
 که حق تعالی می نمود سجود او که ای داود بشارت ده گناه کاران را و بترسان صدقهها را و دگر گفت پروردگارا چگونه گناه کاران را
 با بیک ایشان بشارت دهم و صدقهها را با فرمان بود که ایشان بترسانم فرمود که ای داود بشارت ده گناه کاران را که من توبه را
 قبول میکنم و از گناهان بوجه خود عفو میکنم و بترسان صدقهها را که بجهت نجات بگردانم که هر بنده را که من در تمام حساب دارم البته
 ملازم میشود و پسند معتبر از امام محمد باقر منقولست که روزی حضرت ابودبیرت از حضرت زین العابدین گذشته بود و در نهایت پستی و
 جامها گندیده پیوسته بگردید حضرت با مدینه رفت سخن بگفت پس در این روز ملک موت بنزد او آمد و سلام کرد و حضرت را
 است که بسوی آن جوان کرد پس داود از سبب این نظر کردن از ملک موت سوال کرد ملک موت گفت که من مامور شده ام که بعد از گفتن روزی
 روح او بکنم در همین موضع پس داود بپروردگرم کرد و پرسید که ایچون با زن دگر گفته هرگز زنی از بیچ نکرده ام داود گفت پروردگرم
 فلان مرد در عظیم القدر از بنی اسرائیل نام برد و بگوید او که داود تو را امر میکند که دختر خود را ببعدهم زدا و زواشیت فایده کند و
 از خوبی بخوانی بر زار و نوزدن خود باش تا صفت و زرد و هفت روز من بنیای همین موضع پس چون جوان رسالت حضرت را و در ایام
 رسالت و امر با طاعت کرد و دختر خود را ببعدهم زدا و در هفت روز نوزدن ماند و روز هفتم بخدمت حضرت آمد حضرت از او
 پرسید که چون پافتی خود را در این هفت روز گفت هرگز مرا نعمت و شاکر چنین زیادها از این حاصل نشده بود داود گفت بپس منظر
 آمدن ملک موت بود که بیاید قرض روح او بکنم چون پرسید و ملک موت بنیامد با جوان گفت که هر بنده خود را با اهل خود باش
 روز هفتم از بنی اسرائیل آن جوان رفت و باز روز هشتم بخدمت حضرت آمد چون ملک موت بنیامد باز او را مخلص فرمود و گفت

صحیح
۱۳۱

سوی
نایاب
در بیان
از پیوسته

او را
نگاه کردم و گفتم
از من بطلبید گفتان
مشن خود او را گفتان
من توکل کند او را

در بیان
و در حدیث
معتبر دیگر
فرمود که حق
تعالی می نمود
سجود او که بقوم
خود پوسان که
هر بنده که من
او را با امر
مامور گردانم
و اطاعت من
بکند البته
بر من لازم
است که او را
یار کنم بر
طاعت خود
و اگر از من
حاجتی بطلبد
با و عطا کنم
و اگر مرا
بخواند و
واجبات کنم
و اگر از من
طلب نکاهدت
کند و مرا
حفظ کند و
اگر هیچ خلق
با او در مقام
کبیر مگر
باشند در کبیر
هم از او
بگویم و در
حدیث معتبر
دیگر فرمود
که حق تعالی
فرستاد سجود
او که بدوستی
که بندهکان
من با یکدیگر
دوستی میکنند
بزبانها و
شفیع میکنند
بدو و ظاهر
میگردد این
عمل بگوید
برای دنیا و
دنیاویان
میکند در دعا
خود فریب
دخل را و در
حدیث دیگر
منقولست که
خدا وحی نمود
سجود او که
مراد کن در
ایام شاکر و
نعمت است جا
کرد نام دعا
تو را در ایام
بلا و شدت
فرمود که ای
داود مرا دوستی
از و محبوب
گردان بسو
خلق من با و
دگر گفت
پروردگاران
من تو را دوستی
نمودم پس
چگونه تو را
دوستی گردانم
تو فرمود که
یاد کن نعمت
مرا تو را نشان
نامراد دوستی
دارند در حدیث
معتبر از حضرت
صادق منقولست
که در حرکت
از او نوشتار
است که بر عاقل
لازم است که
عاقل باشد
بزبان خود
و لعل زمان
خود را بشناسد
پیوسته متوجه
اصلاح نفس
خود باشد
زبان خود را
از لغو و بیفایده
نگاه دارد و
در حدیث معتبر
دیگر فرمود
که حق تعالی
می نمود سجود
او که ای داود
بشارت ده
گناه کاران را
و بترسان
صدقهها را و
دگر گفت
پروردگارا
چگونه گناه
کاران را
با بیک
ایشان
بشارت دهم
و صدقهها
را با فرمان
بود که
ایشان
بترسانم
فرمود که
ای داود
بشارت
ده گناه
کاران را
که من
توبه را
قبول
میکنم
و از
گناهان
بوجه
خود
عفو
میکنم
و
بترسان
صدقهها
را که
بجهت
نجات
بگردانم
که هر
بنده
را که
من در
تمام
حساب
دارم
البته
ملازم
میشود
و پسند
معتبر
از امام
محمد
باقر
منقولست
که روزی
حضرت
ابودبیرت
از حضرت
زین العابدین
گذشته
بود و در
نهایت
پستی و
جامها
گندیده
پیوسته
بگردید
حضرت
با مدینه
رفت سخن
بگفت
پس در
این روز
ملک موت
بنزد او
آمد و سلام
کرد و حضرت
را است که
بسوی آن
جوان
کرد پس
داود از
سبب این
نظر
کردن از
ملک موت
سوال کرد
ملک موت
گفت که من
مامور شده
ام که بعد
از گفتن
روزی روح
او بکنم
در همین
موضع
پس داود
بپروردگرم
کرد و پرسید
که ایچون
با زن
دگر گفته
هرگز زنی
از بیچ
نکرده
ام داود
گفت
پروردگرم
فلان
مرد در
عظیم
القدر
از بنی
اسرائیل
نام
برد و
بگوید
او که
داود
تو را
امر
میکند
که
دختر
خود را
ببعدهم
زدا و
زواشیت
فایده
کند و
از خوبی
بخوانی
بر زار
و نوزدن
خود باش
تا صفت
و زرد
و هفت
روز
من
بنیای
همین
موضع
پس
چون
جوان
رسالت
حضرت
را و در
ایام
رسالت
و امر
با طاعت
کرد و
دختر
خود را
ببعدهم
زدا و در
هفت
روز
نوزدن
ماند و
روز
هفتم
بخدمت
حضرت
آمد
حضرت
از او
پرسید
که
چون
پافتی
خود را
در این
هفت
روز
گفت
هرگز
مرا
نعمت
و شاکر
چنین
زیادها
از این
حاصل
نشده
بود داود
گفت
بپس
منظر
آمدن
ملک
موت
بود
که
بیاید
قرض
روح
او بکنم
چون
پرسید
و ملک
موت
بنیامد
با جوان
گفت
که
هر
بنده
خود
را
با
اهل
خود
باش
روز
هفتم
از
بنی
اسرائیل
آن
جوان
رفت
و باز
روز
هفتم
بخدمت
حضرت
آمد
چون
ملک
موت
بنیامد
باز
او را
مخلص
فرمود
و گفت

دون

در بیان جهانبختی و ناله کردن

و خداوند عالم را در یاد خود دعا کنید و بگویند
 اللهم اني اعوذ بك من الهم والحزن ومن
 الجبن والبخل ومن الملأوس والنجاس
 ومن الغبن والمكروه ومن الهم والحزن
 ومن الجبن والبخل ومن الملأوس والنجاس
 ومن الغبن والمكروه

روز ششم بنیاد این جایگاه الهی بنا شد و حضرت اول و بیاو گفت که تو گفتی که ما موافقت مائیم با حق
 گفت بل و او گفت که سه وقت روزگدشت و او زنده است ملک و تو گفتی که ما موافقت مائیم با حق
 اجل او را سو سال پس انداخته پسند معتبر از حضرت صادق منقول است که حق تعالی می فرستد و او که غلاده دختر او را بر
 بدیه بیست و دو اعلام نما اورا که او فرزند تو خواهد بود در پشت پس او بدید خوانده او رفت و در روز دوازدهم مردی گفت با
 در باب چیزی نازل شده است فرمود که بلو گفت چه چیز نازل شده است او در رسالت خدا با و نقل کرد آن زن گفت با که
 دیگر هست که مثل نام من نامی داشته باشد او در گفت نه خدا تو را بخصوص فرموده است گفت ای پیغمبر خدا من تو را نکند بخینم
 و خدا سو کند در خود من بیا هم چیزی که بسبب آن تواند بود که تو سفر مالی را بدانی از احوال ایشان خود گفت هرگز بود
 یا بر آنها با کسی که نرسید مگر آنکه بران جبر کردم و از خدا نطلبیدم که مرا بجای دیگر بگردان و بان حال خاصی بودم و شکر
 کردم خدا را بر آن حال حدیثی را در گفت بهین خصلت با من تیره رسیده و این طریقه است که حق تعالی برای شایسته گان بندگان
 خود پسندیده است در بعضی از روایات منقول است که زبور او صد و پنجاه سال بود در آنجا مکتوب بود که ای داود بشنو
 من آنچه میگویم حق میگویم آنچه میگویم هر که بنزد من آید مرا دوست دارد و او را داخل بهشت کردم ای داود از من بپرهیز میگویم
 حق است هر که بنزد من آید و شرمند باشد ز کاهان که کرده است گناهان او را پام زیم و از خاطر حافظان و اعمال او میگویم
 و در روایت دیگر وارد است که حق تعالی می فرستد و او که ای داود حدیثی از طهای که جسد اندیشه و قیاسها که
 عقلمانها که منجز از من و فیض با آنها میسر می آید و هر که صبور است در صدق قول او میباید هر که استرلاجیب
 خود دارد گفته اند او را قبول می کند و کردار او را می پسندد هر که وفوق و اعتماد بجیب خود دارد و کارها خود را با و میگذرد
 و هر که بگوید خود شتاق است اهتمام می کند در رفتار با او که زود خود را با و برساند او را در یاد کردی برای یادگشتن کار
 من است و همیشه برای اطاعت کنندگان من در بهارت من برای مغناطازن من است خود بینهایی برای مصلحت خود هست و منقول
 که حق تعالی با حضرت حق میگوید که بگو بغلان یا دشمنان که من تو را یادش انداده ام که دشمنان بر تو در بنا جمع کنی و لیکن تو را
 استیلا داده ام که دعا منظر او را از من در کنی و ایشان را باز کنی بد رسق که من سو کند بذات مقدس خود خوره ام که
 مظلوم را باز کنم و انتقام بگیرم از برای آن کس که در حضور او بر او استم کرده اند و باز او نکرده اند منقول است که حق تعالی
 می فرستد و او که ابد او در مرادش کن چنانچه سزاوارشکرمشند او در گفت خداوند چگونه تو را شکر کنم چنانچه شکر توان
 و حال آنکه شکر کردن من تو را نعمتی است از جانب تو پس خدا می فرماید که چون اقرار کردی که حق شکر مرا بجا هستی او در شکر کرد
 مرا چنانچه حق شکر من است و در روایت دیگر وارد شده است که داود روزی زنها بصحرای رفت پس حق تعالی می فرماید که او که ابد
 بر او چنین نهای بنیم داود گفت خداوند استیقامت تو بر من غالب شد و جابل کرد پس میان من و خلق تو پس خدا
 می فرماید با او که برگرد بسو خلق من که اگر بپسندد که بچینه مراد کانم زباود و تو را در لویح حد کرده شده مینویسم در روایت دیگر
 وارد است که در کمال با او نوشتن است که لازم است بر عاقل که غافل نگردد از چهار ساعت ساعتی که با پروردگار خود مناجات
 بکند و ساعتی که محاسبه نفس خود بکند ساعتی که صحبت با او را برودان مؤمنی که بسیار او را با او است بگویند ساعتی که مشغول
 لذت نفس خود بگردد و در بعضی که حلال پسندیده باشد این ساعتها را در او مشغول بگردد و بپسندید صبح منقول است که زنی بود در
 زمان حضرت زینب و او در گرمی آمد او را اگر میگردن ناپس خداروزی در دل آن زن انداخت که با نمره گفت که تو هرگز بنزد من
 نمانی دیگری بنزد من تو میرود و با او نماند پس نمره همانسانها خود بود برکت بدید که مرد بازن او را میگردان امر با
 برداشته بنزد حضرت زینب او در گفت که ای پیغمبر خدا ملائکه بر ما آمده که بوسر کسی بنامد است او در گفت آن بلا چیت گفت پس دراز خود
 با تم پس خدا می فرماید و بدو که بگو آنچه میبکنی جز ایما و پسند معتبر از حضرت صادق منقول است که حق تعالی فرستد و او که هرگز
 که پناه بستن من او در درنگ داشتن از بلاها و جلب نعمتها بر من تو کل کند نه دیگران و دائم از بند او که در این دو صاعده است و اسنانها
 و زمین و هر که در آنها است با او در مقام کهد ضرر در ابتدا البته از برای او بد رسد از میان آنها قرار دهم و او را از شر آنها نجات مم هرگز
 از بندت و دائم که اعتماد بر غیر میبکند پناه غیر من پیدا نشود قطع کنم استیسا اسما نهادن از دستلو و زمین را در دوزخ و سخن کرد نام
 و پروانکم در هر روز که او ملایک شود و در عتبت معتبر دیگر فرمود که حق تعالی می فرماید که بگو بچهاران و مستم گاران که ترا

هر چه با تو
 بر تو است

بیکنند